

سید شمس‌الدین صادقی*

نقش منافع ژئوپلیتیک ممالک نافذ خارجی در برخورد با مسایل خلیج فارس

آثار منافع ژئوپلیتیک روسیه شوروی بر رفتارهای سیاسی این کشور در منطقه خلیج فارس در دوران جنگ سرد، پس از آن و در شرایط نوین جهانی از یکسو و منافع ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا نسبت به تحولات خلیج فارس در همین دوره ها محتوای مقاله را تشکیل می دهد. به زعم نویسنده، رقابت دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد در خلیج فارس حتی پس از پایان جنگ سرد و تجزیه شوروی نیز پایان نیافت و وارث روسیه شوروی یعنی جمهوری فدراتیو روسیه نیز همچنان به دلایل سیاسی و اقتصادی به شیوه ای دیگر منافع خود را در منطقه خلیج فارس دنبال نمود. حرکت‌های این کشور در دوران جنگ ایران و عراق و برخوردهای عراق با کویت و جنگ خلیج فارس، همچنین نزدیک شدن روسیه به امارات متحده عربی و کشورهای خلیج فارس در دوران نوین از جمله مسائلی است که در مقاله آمده است. در عین حال استراتژی ایالات متحده در برخورد با منطقه حساس خلیج فارس و نیاز آن به ذخایر عظیم نفتی منطقه مورد دیگری است که به آن توجه می شود. مسئله بهره برداری از منابع نفتی این منطقه یکی از عوامل اصلی و اساسی علاقمندی ایالات متحده به منطقه است. بنابراین در این مقاله با توجه به تحولات، صورت گرفته در دوره های مختلف در خلیج فارس تا سال ۲۰۰۰ نقش ایالات در آن مورد بررسی قرار می گیرد.

* کارشناس ارشد رشته علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، صص ۱۳۶-۸۹.

مقدمه:

در این مقاله به منافع ژئوپلیتیک شوروی (سابق) و ایالات متحده آمریکا، نسبت به تحولات منطقه خلیج فارس در دوران جنگ سرد پس از جنگ سرد و در شرایط نوین جهانی، توجه شده است و با پرهیز از هرگونه شیفتگی و ستیز، سعی بر ارائه راهکارهای مناسب جهت استراتژیست‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در «مدیریت کشمکش» بحرانهای منطقه، بوده است.

دوران جنگ سرد

شوروی تا قبل از فروپاشی ۱۳۷۰، کشور پهناوری بود در نیمکره شمالی که از حیث دسترسی به آبهای آزاد در وضعیت نامساعدی قرار گرفته بود؛ زیرا از شمال با مناطق یخبندان قطبی و از سمت شمال غربی و شمال شرقی نیز به دلیل سرما و یخبندان در بخشی از سال دچار مشکل بود. گذرگاه‌های این کشور در شمال شبه جزیره اسکانندیناوی در غرب و شمال ژاپن و ساخالین در شرق در تمام سال قابل استفاده نیستند؛ از سوی دیگر، این گذرگاه‌ها در کنترل نیروی دریایی آمریکا، و «ناتو» هستند و هنگام بحران، برای شوروی (سابق) و جمهوری فدراتیو روسیه (امروزی)، غیرقابل استفاده می‌شوند.^۱

این کشور تا قبل از فروپاشی دو مسیر دریایی در شمال و جنوب اروپا در اختیار داشت: در شمال اروپا، گذرگاه «بالتیک» و دریای شمال و در جنوب اروپا، گذرگاه دریای سیاه و مدیترانه که در زمان صلح و براساس کنوانسیون حقوق دریاها برای آن کشور قابل استفاده است؛ اما هنگام بروز بحران و جنگ با دول غربی یا با همپیمانان ناتو، از حیز ارتفاع ساقط شده و این کشور را با موانع متعددی در مسیر هریک از دو گذرگاه روبرو می‌سازد. علاوه بر این، این کشور برای کنترل هریک از دو گذرگاه مزبور، می‌بایست سرزمینها و مناطق زیادی را در اختیار داشته باشد که در عمل غیر ممکن به نظر می‌رسد.^۲

علاوه در تنگناهای یادشده، این کشور در سایر مناطق نیز امکان دسترسی به دریای آزاد را ندارد و در قسمت جنوبی، بیش از یک هزار مایل با آبهای آزاد اقیانوس هند

فاصله دارد؛ با این وصف، ایجاد یک مسیر ارتباطی به آبهای اقیانوس هند از طریق این قسمت که جدار نازک «ریملند» را تشکیل می‌دهد، امکان مناسبی برای برقراری ارتباط این کشور با آبهای آزاد جهان فراهم می‌آورد.^۳

روسیه شوروی در این زمینه دارای یک تجربه تاریخی است که براساس آن به طور مرتب از سمت شمال به جنوب گسترش یافته، به طوری که از سالهای ۱۷۳۴ از شمال دریاچه‌های آرال و بایکال به سمت جنوب گسترش یافت و مناطقی از آسیای مرکزی، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، آذربایجان و ارمنستان را تصرف کرد و در سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۴۱ کشور ایران را با هماهنگی متفقین مورد تقسیم و تهاجم قرارداد و در سال ۱۹۷۹ به افغانستان حمله و آنجا را اشغال نظامی کرد.^۴

از آنجا که شوروی به خلیج فارس به عنوان یک منطقه نزدیک و حائز اهمیت استراتژیک و حساس توجه داشته،^۵ لذا دسترسی به این منطقه و دریای عمان از دو جهت در کانون توجهات زمامداران این کشور قرار گرفته است: اول) از حیث ارتباطی، دوم) از جهت نظامی و استراتژیکی؛ بدین ترتیب که این کشور می‌تواند از طریق دریای عمان و خلیج فارس و به ویژه بندرگاه‌های چابهار و بندرعباس، پیوندهای تجاری و اقتصادی خود را با جنوب آسیا، شرق دور، استرالیا و آفریقا و از همه مهمتر کشورهای حوزه خلیج فارس تقویت کند؛ که البته این موضوع با استراتژیهای جدید «گورباچف» و نیز «یلتسین»، مبنی بر پذیرش اقتصاد بازار و ضرورت ارتباط تجاری و اقتصادی با دنیای خارج، اهمیت ویژه‌ای دارد.^۶

از حیث جنبه‌های نظامی و استراتژیکی نیز در طول دوران جنگ سرد، منطقه خلیج فارس به علت نزدیکی به مرزهای شوروی و اهمیت ژئوپلیتیکی آن و نیز قرار گرفتن به صورت پلی بین آفریقا و اقیانوس هند و همچنین به دلیل واقع شدن در محل تماس استراتژی «قدرت بری» با «قدرت بحری»، برای این کشور حائز اهمیت استراتژیکی بود؛ چرا که این کشور با تسلط نظامی در این منطقه می‌توانست از نفوذ قدرت دریایی رقیب به جدار نازک «ریملند»، جلوگیری کند.^۷

همچنین، به علت آن که حضور مؤثر شوروی در منطقه باعث پذیرش مؤثر قدرت این

کشور در سطح بین‌المللی به طور عام و در جهان سوم به طور خاص می‌شد و نیز توسعه قدرت این کشور از این منطقه به جهان سوم، آسانتر عملی می‌شد و توسعه نفوذ دشمن را سد کرد، در نتیجه خطر محاصره شوروی را توسط دولتهای رقیب کاهش می‌داد؛ این کشور می‌کوشید با گسترش حضور نظامی به صورت ایجاد پایگاههای نظامی، تحصیل حق به کارگیری بنادر، فرودگاهها و اعمال حاکمیت بر بخشهای مختلف منطقه، تاحد ممکن دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی خود را ممکن سازد.^۸

از سوی دیگر، با کامل شدن تکنولوژی نظامی و مطرح شدن این نظریه از سوی استراتژیستهای نظامی، مبنی بر این که عصر قدرت قاره‌ای و قدرت در سطح دریا و قدرت هوایی، جای خود را به عصر قدرت زیر دریا خواهد داد و از آنجا که غلبه بر قدرت رقیب و یا حفاظت از خود، مستلزم داشتن امکانات قدرت زیر دریا است؛ لذا دسترسی به اقیانوس هند و سواحل عمیق دریای عمان در کانون توجهات استراتژیستهای روسی قرار گرفت و انگیزه‌های این کشور را برای حضور فعال‌تر در خلیج فارس و اقیانوس هند، جهت کنترل شبکه راههای دریایی این منطقه و به ویژه تنگه هرمز، قوت بخشید.^۹

همچنین، وجود استراتژیک غرب و آمریکا در منطقه خلیج فارس، به عنوان رقیب اصلی شوروی در موازنه قدرت جهانی، یکی دیگر از دلایل حضور شوروی بود؛ بدین معنی که کنترل بر ذخائر عظیم نفت خلیج فارس چه در رأس آن و چه در مدخل آن (تنگه هرمز)، موازنه استراتژیک جهان را به شدت تغییر داده و شوروی را در موضع قدرت قرار می‌داد و این کشور می‌توانست از طریق کنترل نفت بر سیاستهای جهانی تأثیر زیادی بگذارد؛ بر همین اساس، رقابت دو ابرقدرت جهانی بر سر کنترل خلیج فارس در تمامی طول دوران جنگ سرد، ضمن آن که رقابتی بسیار ظریف و حساس بود؛ در عین حال، امکان بروز جنگ هسته‌ای و جهانی را نیز به طور جدی افزایش می‌داد.^{۱۰}

در تمام طول دوران جنگ سرد، زمامداران شوروی با پرهیز از پیامدهای خطرناک آن برای جامعه بین‌المللی، بسیار محتاط عمل می‌کردند؛ اما در مقابل از کشمکش کشورهای نفت خیز و دول غربی در فروش منابع نفتی خود به بیشترین حد، بهره‌برداری کردند؛

زیرا متوجه اهمیت کنترل نفت در وضعیت جنگی و در تقابل با نیروهای ناتو بود و دریافته بودند وابستگی ناتو و ماشین جنگی غرب به نفت خلیج فارس شدید بوده و قطع آن به معنی به زانو درآوردن حریف در یک نبرد طولانی تلقی می‌شد؛ لذا در جدال با غرب و آمریکا، این غرب بود که بیشترین آسیب را متحمل می‌شد.^{۱۱}

بدین ترتیب، تلاش شوروی برای کنترل نفت خلیج فارس، اهرمی بود که از طریق آن می‌توانست در مواقع لزوم بر کشورهای غربی و ناتو، فشار سیاسی و روانی لازم را وارد آورد و اهداف سیاسی، اقتصادی و استراتژیک خود را در سایر نقاط جهان متحقق سازد. به علاوه، از این اهرم برای ایجاد تشت درتشکل و اتحاد دول غربی، جهان سوم و نیز در جدا کردن آنها از آمریکا استفاده کند. همچنین امکانات و تسهیلات تکنولوژیکی و نظامی روسیه و نزدیکی جغرافیایی این کشور به سواحل دریای عمان و خلیج فارس، این امکان را برایش فراهم می‌آورد که بتواند در منطقه حضور یافته و جریان نفت را کنترل و یا قطع کند؛ که این نیز به نوبه خود برای - شوروی ساده تر از جنگ با غرب بود.^{۱۲}

وابستگی شوروی نیز به نفت خلیج فارس قابل توجه است؛ به عبارتی، نیاز به نفت خلیج فارس منحصر به دول غربی نبوده، بلکه شوروی نیز برای تأمین نیاز نفتی همپیمانانش در طول دوران جنگ سرد، توجه شایانی به منابع نفتی خلیج فارس داشت؛ طبق بررسی‌های انجام شده در مورد حجم ذخائر نفت و نیز مشکلات استخراج آن در روسیه، این کشور در آینده ای نه چندان دوری یکی از واردکنندگان عمده نفت خلیج فارس خواهد شد؛ لذا در آینده شاهد حضور گسترده تر جمهوری فدراتیو روسیه در خلیج فارس و نیز رقابت فشرده تر این کشور با سایر دول غربی بر سرمسایل مربوط به نفت منطقه خواهیم بود.

علی‌رغم تحولات اخیر روسیه شوروی و به ویژه از زمان روی کار آمدن میخائیل گورباچف و طرح ایده های «پرسترویکا»،^{۱۳} «گلاس نوست»^{۱۴} و «نومیشلنی»^{۱۵} که ریشه در بحرانهای داخلی نظیر مشکلات اقتصادی، اجتماعی، نظامی و نیز بین‌المللی نظیر تأمین هزینه کلان رقابتهای تسلیحاتی این کشور در برخورد با غرب و آمریکا داشت و در نهایت به فروپاشی این امپراطوری و تشکیل پانزده جمهوری مستقل در سرزمینهای اتحاد جماهیر

شوروی سابق انجامید؛^{۱۶} امروزه نیز می‌توانیم خط سیر سیاست سنتی حاکم بر پروسهٔ تصمیم‌گیری زمامداران مسکورا که متأثر از عوامل ژئوپلیتیک منطقه و نیز واقعیت‌های ژئوپلیتیکی حاکم بر این کشور است را در رفتار سیاسی جمهوری فدراتیوروسیه و در موضع‌گیری این کشور در برخورد با مسایل منطقه، مشاهده کنیم، از جمله می‌توان به موضع‌گیری این کشور در برابر تصمیمات اخذ شده در اجلاس سران هفت کشور صنعتی جهان که در «هالیفاکس» کانادا در ژوئن ۱۹۹۵ تشکیل شد، اشاره کرد؛ در این موضع‌گیری، جمهوری فدراتیوروسیه رسماً اعلام کرد هرگز منافع خود را در ایران و منطقهٔ خلیج فارس به سود آمریکا قربانی نخواهد کرد.^{۱۷}

با وجود فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش جمهوری‌های مستقل در این کشور، به خصوص جمهوری‌های مسلمان‌نشین مناطق جنوبی این امپراطوری، نه تنها علائق دیرینه و سنتی زمامدارانی روسیه به منطقهٔ خلیج فارس کاهش نیافته، بلکه استقلال این جمهوری‌ها باعث شده حیطة نفوذ و منطقهٔ ژئوپلیتیک موردنظر روسیه گسترش یافته و این کشور نقش بیشتری را در معادلات قدرت این منطقه ایفا کند. همچنین، مفهوم «امنیت ملی» به علت وجود مرزهای مشترک و واقع بودن در منطقهٔ ژئوپلیتیکی پیوسته و پیشینهٔ مشترک تاریخی و فرهنگی با جمهوری‌های تازه استقلال یافته، به مراتب بیش از گذشته توسعه یافته و حوزهٔ وسیع‌تری را برای روسیه دربر خواهد گرفت.^{۱۸}

منطقهٔ خلیج فارس به عنوان یک منطقهٔ کلیدی و حیاتی همواره مورد توجه دستگاه سیاستگذاری روسیه بوده و علی‌رغم تغییر و تحولاتی که در نظام سیاسی این امپراطوری در طول قرن بیستم حادث شده،^{۱۹} هنوز آرمان دسترسی به آب‌های آزاد جهان و از جمله خلیج فارس و دریای عمان و تسلط بر منابع ثروت و قدرت این منطقه، به فراموشی سپرده نشده و در تفکر زمامداران روسیه، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.^{۲۰}

حال این سؤال مطرح است که منافع ژئوپلیتیک روسیه چه آثاری بر رفتار سیاسی این کشور بر جای نهاده و چه نقشی در ایجاد تنشها و کشمکشهای منطقه‌ای در منطقهٔ خلیج فارس و یا برعکس، حل مناقشات منطقه ایفا کرده است؟ برای پاسخ به این سؤال به بررسی

بیشتر موضوع با توجه به تحولات نظام بین‌المللی و نیز تغییر و تحولات منطقه‌ای، خواهیم پرداخت.

نظام بین‌الملل، تغییرات منطقه‌ای و تحولات استراتژی شوروی نسبت به اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس

پایان دوران جنگ سرد

شوروی به منظور تأمین منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه، در پنج دهه گذشته (۱۹۹۵-۱۹۴۵)، از سیاست واحدی پیروی ننموده و همواره با توجه به مقتضیات زمان از روشهای «تحبیب»، «تشویق» و حتی «تهدید» و از استراتژیهای نظامی، سیاسی و اقتصادی به منظور دستیابی به اهداف استراتژیک خود استفاده کرده است. وقتی سیاست خارجی این کشور را در طول نیمه دوم قرن بیستم مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم، شاهد کمرنگ شدن نقش ایدئولوژی مارکسیسم و افزایش نقش اقتصاد و اولویت یافتن آن را در چارچوب دستگاه سیاستگذاری و نیز روند تصمیم‌گیری سیاستگذاران این کشور هستیم؛ که آن نیز ریشه در ساختار اقتصاد بین‌المللی نیمه دوم قرن بیستم، تنگنایهای اقتصادی و نیز معضلات ژئوپلیتیکی این کشور دارد.

در طول دوران جنگ سرد، این کشور در چارچوب نظام دوقطبی و بلوک بندی جهانی، در منطقه خاورمیانه حضوری سرنوشت‌ساز داشت. در این دوران، این منطقه برای زمامداران شوروی از چند جهت حائز اهمیت بود: نخست به دلیل نزدیکی جغرافیایی به شوروی، این کشور امنیت خود را در پیوند با خاورمیانه و منطقه خلیج فارس می‌دید و می‌کوشید «محیط امنیتی» مطلوب خود را در آن به وجود آورد. دوم این که، این منطقه یکی از مهمترین عرصه‌های رقابت مسکو و واشنگتن برای نفوذ بیشتر در بین سایر بازیگران خاورمیانه بود؛ به گونه‌ای که تقریباً همه نیروهای سیاسی و نیز کشورهای منطقه را در چارچوب قطب بندی جهانی به جانبداری مستقیم و غیر مستقیم از آمریکا و شوروی کشانده بود، تا آنجا که کمتر منازعه‌ای در غیاب دوا بر قدرت در این منطقه از جهان رخ می‌داد.^{۲۱}

در دوره زمامداری استالین (که تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت)، بر اتخاذ استراتژی نظامی تأکید می‌شد و هدف عمده این استراتژی، دسترسی به سواحل خلیج فارس و عقب‌راندن رقیب (غرب و آمریکا) از منطقه بود و اگر تقابل آمریکا و «سیاست محصور سازی»^{۲۲} ترومن وجود نمی‌داشت، چه بسا که استالین نقشه خود را برای تصرف ترکیه و ایران و گسترش نفوذ شوروی برای کنترل بر قسمتی از منطقه خاورمیانه و نیز تصرف بخشهایی از سواحل شمالی خلیج فارس و تنگه هرمز به اجرا می‌گذاشت.^{۲۳}

در دوره خروشچف (۱۹۶۴-۱۹۵۳)، به تبعیت از سیاست کلی همزیستی مسالمت‌آمیز و نیز دیپلماسی فعال، این کشور سعی کرد با کشورهای منطقه از نظر گسترش روابط سیاسی، نزدیکتر شود. به عبارتی، این کشور در این دوره به دنبال ایجاد یک اتحاد قوی با کشورهای منطقه بود و این هدف در قالب استراتژی کلی شوروی مبنی بر ایجاد اتحاد استراتژیک میان دنیای سوسیالیست و کشورهای جدید جهان سوم، علیه دشمنان مشترک خویش یعنی امپریالیسم غرب و ایالات متحده آمریکا، تقیب می‌شد.^{۲۴}

در دوره بعدی، که از زمان حاکمیت «برژنف» و «کاسیگین» بر شوروی آغاز می‌شود (سالهای ۱۳۴۴ به بعد)، این کشور با روشی آرام و با حوصله، استراتژی «نفوذ فزاینده تدریجی»^(۱) را از طریق تقویت همپیمانان قوی در پیش گرفت؛ به عنوان مثال می‌توان از توسعه نفوذ در عراق و یمن جنوبی از سالهای ۱۹۶۸ به بعد یاد کرد. در این دوره حتی با ایران نیز روابط حسنه‌ای ایجاد شد و ضمن برقراری روابط سیاسی و دیپلماتیک، ستیز مطبوعاتی نیز پایان یافت و مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات روسی نیز برای ارتش ایران ارسال شد.^{۲۵}

در سال ۱۳۵۱ قرارداد دوستی-همکاری و دفاعی پانزده ساله بین این کشور و عراق امضاء شد که برای دوره‌های پنج ساله بعدی نیز قابل تجدید بود، متعاقب آن صدها میلیون دلار اسلحه از سوی این کشور به عراق ارسال شد و این درست در زمانی صورت گرفت که ایالات متحده آمریکا نیز ایران را به عنوان ژاندرام خلیج فارس و قدرت منطقه‌ای، انتخاب و

1. Incrementalism

مسلح کرده بود. در این دوران، به واقع رقابت دو ابرقدرت جهانی در قالب منطقه خلیج فارس و در شکل دولتهای ایران و عراق تجلی یافته بود؛ به عبارتی، تقویت نظامی، مدرنیزه شدن و اقتدار دو کشور در خلیج فارس، نتیجه رقابت دو قدرت جهانی بود که طی آن هریک قدرت خویش را در منطقه و در مقابل دیگری تقویت می کرد؛ که این نیز به نوبه خود تنش و کشمکشهای منطقه را در پی داشت.^{۲۶}

در دهه ۱۳۵۹، دو واقعه دیگر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط رژیم پهلوی و نیز تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، چهره ژئوپلیتیکی منطقه را تغییر داد، با گسترش خلاء قدرت در منطقه و متشنج شدن اوضاع خلیج فارس و در نهایت تجاوز عراق به ایران، استراتژی دو ابرقدرت نیز در ارتباط با مسایل منطقه دچار تحول شد. در همین ارتباط، برژنف، که در ۱۰ دسامبر ۱۳۷۹، برای جلوگیری از نفوذ فزاینده آمریکا در منطقه، جلب اعتماد کشورهای حوزه خلیج فارس و نیز ارایه راه حلهایی برای حل منازعه ایران و عراق، دکترین خود را که بعدها به طرح پنج ماده ای برژنف موسوم شد، اعلام کرد؛^{۲۷} اما از آنجا که طرح پیشنهادی مذکور، نسخه ای بود یک جانبه و دربرگیرنده حضور روسها در افغانستان، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، اتیوپی و دیگر مناطق نفوذ این کشور نمی شد، از همان ابتدا از سوی غرب و نیز دول منطقه به بوته فراموشی سپرده شد.^{۲۸}

در دوران روی کار آمدن گورباچف (مارس ۱۳۶۴)، به تدریج تحول عمده ای را در سیاست خارجی شوروی نسبت به تحولات خلیج فارس مشاهده می شود؛ در این دوران شوروی به شدت از سیاست تهدید، دوری گزیده و به استراتژی مسالمت، سازش، تحبیب و تشویق کشورهای منطقه روی آورد. به عبارتی، در این دوران حجم مراودات دیپلماتیک این کشور با کشورهای منطقه افزایش یافت و در کانون آن به عوامل ژئوپلیتیک منطقه به عنوان عاملی مهم که پیوندهای سیاسی و اقتصادی مشترک بین کشورهای منطقه را تحکیم خواهد بخشید، تأکید شد. این سیاست تا بدانجا تداوم یافت که حتی تجاوز نظامی عراق به کویت ۱۳۶۹ و متعاقب آن جنگ نفت در خلیج فارس نیز نتوانست خدشه ای بر آن وارد سازد.^{۲۸}

با توجه به مطالب گفته شده، آثار منافع ژئوپلیتیک را در رفتار روسیه شوروی و نیز نقش آن را در جهت گیریهای سیاست خارجی این کشور نسبت به اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس و از جمله: عراق - کویت، و نیز ایران - عراق به صورت «مطالعه موردی» در ذیل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱) اختلافات عراق - کویت

همان طور که تاریخ تحولات منطقه نشان می دهد، یکی از بحرانهای مسئله ساز منطقه، اختلافات ارضی و مرزی عراق با کویت است؛ نکته مهم در این خصوص نقش منافع ژئوپلیتیک روسیه نسبت به طرح، تداوم و نیز اختتام این اختلافات است. در همین ارتباط باید گفت تا مقطع زمانی روی کارآمدن بعثی ها در عراق (سال ۱۳۴۷)، شوروی روابط چندانی با این کشور نداشت؛^{۳۰} در مقابل، کویت اولین شیخ نشینی بود که در دهه ۱۳۳۹ با شوروی روابط سیاسی برقرار کرده بود و از آن جهت که این کشور دارای موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خاصی در منطقه بود، روسها به گسترش و تحکیم روابط خود با این کشور پرداخته بودند.^{۳۱}

این روند دیری نپائید، چرا که با روی کارآمدن بعثی ها در عراق (سال ۱۳۶۷)، این بار روبرو شوروی با عراق رو به گسترش نهاد؛ با توجه به ماهیت رادیکال حزب بعث، قرابت و نزدیکی بیشتری نیز بین دو کشور به وجود آمد؛ به گونه ای که به انعقاد قرارداد پانزده ساله دوستی و همکاری بین دو کشور (سال ۱۳۵۱) انجامید؛ و از آنجا که عراق نسبت به کویت از چندین دهه قبل، مطامع توسعه طلبانه داشت؛ با پشتگرمی از این قرارداد (و با تأکید بر مواد ۸ و ۹ آن) و نیز دریافت کمکهای تسلیحاتی فراوان از سوی شوروی به کویت حمله کرد (۱۳۵۲) و بخشهایی از خاک این کشور را تصرف کرد.^{۳۲}

پیامد این تجاوز، واکنشهای بسیار تند محافل غربی و نیز کشورهای منطقه بود؛ اما شوروی از ابراز هرگونه موضع گیری رسمی در قبال این تجاوز خودداری ورزید و «سیاست سکوت» را در پیش گرفت - هرچند این سکوت مهر تأییدی بود به اقدام نظامی عراق در تجاوز به کویت - دلیل این حمایت را عده ای، در «توافق ضمنی» می دانند که این کشور با

عراق در قرارداد ۱۳۵۱ در مورد بهره برداری مشترک از دو جزیره کویتی «وربه» و «بومیان» به منظور گسترش حیطة نفوذ خود در منطقه، به عمل آورده بود.^{۳۳}

اما این روند نیز به دلیل دستگیری و اعدام کمونیست‌ها در عراق، خرید تسلیحاتی این کشور از غرب و همچنین موضع گیری مخالف نظر روس‌ها در قبال مسایل شاخ آفریقا (اریتره-اتیوپی)، اختلافات بین یمن شمالی و یمن جنوبی و نیز مداخلات شوروی در مسایل داخلی افغانستان، چندان به طول نیانجامید؛ در مقابل، روابط شوروی با کویت بهبود قابل ملاحظه ای یافت؛ تا آنجا که به عراق هشدار داد در مورد ادعاهای ارضی خود نسبت به کویت، پافشاری نکند؛ متعاقب آن یک موافقتنامه خرید اسلحه بین دو کشور امضا و مقادیر قابل توجهی سلاح و مهمات به کویت تحویل داده شد.^{۳۴}

تیرگی روابط شوروی با عراق تا زمان تجاوز نظامی این کشور به ایران (سپتامبر ۱۹۸۰)، همچنان ادامه یافت؛ در این زمان به دلیل همسویی عراق با اقدامات و سیاستهای منطقه ای روسیه و از جمله قانونی شناختن حکومت ببرک کارمل در افغانستان و نیز محکوم کردن استقرار پایگاه دریایی آمریکا در سومالی، روابط دو کشور بهبود یافت؛ به گونه ای که علی رغم اتخاذ موضع بی طرفی نسبت به جنگ ایران و عراق، از ارسال اسلحه از همان هفته های آغازین جنگ به عراق خودداری نورزید.^{۳۵}

در این دوران، عمده توجه هر سه کشور (روسیه، عراق و کویت) معطوف به جنگ هشت ساله ایران و عراق بود؛ با توجه به گسترش روابط روسیه با عراق و کویت در این مقطع زمانی و نیز تلاش این کشور برای توسعه نفوذ به خصوص در دوران جنگ نفتکشها و اجازه یافتن این کشور به نصب پرچم خود بر روی سه فرزند از نفتکشهای کویتی و همچنین فروش تسلیحات پیشرفته نظامی به این کشور و همچنین حمایتهایی که در این دوران از کویت به عمل می آمد؛ اختلافات دو کشور عراق و کویت فروکش کرد و به طور مقطعی به کناری نهاده شد.

با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و طرح مجدد دعاوی عراق نسبت به کویت و در نهایت تجاوز نظامی و تصرف این کشور در اوت ۱۹۹۰، زمامداران حاکم بر مسکو باتوجه به تغییر و

تحولاتی که در شوروی به وجود آمده و بازتاب آن در نظام بین‌المللی انعکاس یافته بود، که از آن جمله می‌توان به پایان یافتن جنگ سرد در روابط دو ابرقدرت اشاره کرد؛ و تئوری بازدارندگی در استراتژی نظامی آنان در منطقه خلیج فارس دچار واگرایی شده و دیگر مؤثر واقع نمی‌شد؛^{۳۶} همچنین با علم به این مطلب که در دوران پس از جنگ سرد و در شرایط نوین جهانی، اقتصاد و توانمندیهای اقتصادی حرف اول و آخر را خواهد زد؛^{۳۷} و در این نظام نوین، جمهوری فدراتیو روسیه برای ادامه حیات و بقای خود ناگزیر به رقابت در بازارهای اقتصاد جهانی در اروپا و منطقه زرخیز خلیج فارس خواهد شد، لاجرم نیازمند به منابع اقتصادی کشورهای منطقه و به ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس خواهد بود؛ و از سوی دیگر برای تحقق دیگر اهدافش در اروپا، نیازمند جلب رضایت دول غرب و نیز آمریکا برای برخورد با سایر مسایل بین‌المللی و از جمله ارایه راه‌حلهایی برای حل و فصل منازعات منطقه‌ای در جهان سوم خواهد شد؛^{۳۸} دچار وضعیت بسیار شکننده‌ای شدند، چرا که از همان آغاز بحران سه‌راه بیشتر در پیش رو نداشتند: نخست، پشتیبانی از عراق که به وخامت شدید روابط شوروی با ایالات متحده و متحدان آن منجر می‌شد؛ دوم، حمایت از اقدام سازمان ملل متحد برای آزادسازی کویت و اجتناب از مشارکت در عملیات نظامی، این نقش‌گرچه فی‌نفسه جاذبه چندانی نداشت، زیرا رهبری امور را عملاً به ایالات متحده واگذار می‌کرد؛ ولی در عوض دستاوردهای سیاسی گورباچف را بدون خدشه دار شدن منافع حیاتی شوروی، تقویت می‌کرد؛ سومین راه، ایفای نقش یک بازیگر کمابیش بی‌طرف و اظهار امیدواری به برقراری صلح میان متخاصمین - نظیر هند و پاکستان در ۱۳۴۴ و حفظ منافع شوروی در عراق ضمن اجتناب از به مخاطره انداختن روابط روسیه با ایالات متحده بود.^{۳۹}

این کشور با توجه به مؤلفه‌های فوق، اقدام عراق را در تجاوز به کویت محکوم کرد و تا آنجا پیش رفت که در برابر هر نوع تصمیم سازمان ملل متحد برای سرکوبی عراق گردن نهاد؛ چرا که منطقه خلیج فارس را حوزه ژئوپلیتیک و حاشیه امنیتی مرزهای جنوبی خود تلقی کرده و حفظ امنیت خلیج فارس را برای امنیت خود ضروری می‌دانست و حاضر نبود منافع خود را قربانی تجاوز دیگر قطبهای قدرت منطقه کند، چرا که از ناکامیهای گذشته درس آموخته بود.^{۴۰}

۲) اختلافات ایران-عراق

یکی دیگر از اختلافات ریشه دار و بحران ساز در منطقه خلیج فارس، اختلافات ارضی و مرزی ایران و عراق است.

همان طور که اشاره شد، روسیه شوروی تا سال ۱۳۴۷ - سال تثبیت قدرت بعثی ها در عراق - رابطه چندانی با یان کشور نداشت؛ اما از این زمان به بعد با توجه به وقوع پاره ای از تغییر و تحولات در منطقه و از جمله اعلام خروج انگلستان از خلیج فارس، احتمال ایجاد خلاء قدرت در منطقه، افزایش حضور فزاینده تدریجی آمریکا در منطقه، استرداد جزایر سه گانه ایرانی توسط رژیم پهلوی و نیز گسترش روابط همه جانبه این رژیم با آمریکا و در نهایت اجرای سیاست استراتژی نیکسون - کیسینجر در منطقه توسط ایران و ایفای نقش ژاندارمی در خلیج فارس و دریای عمان از سوی این کشور، جملگی مهمترین عواملی بودند که به توسعه روابط شوروی با عراق، شدت بخشیدند.

از آنجا که روسیه شوروی، حوزه خلیج فارس را منطقه ژئوپلیتیک خود دانسته و ائتلاف ایران را با آمریکا، خطری جدی علیه منافع خود تلقی می کرد؛ همچنین با توجه به این موضوع که از میان کشورهای منطقه، تنها رژیم بعثی عراق بود که به سبب ماهیت رادیکالیسم ایدئولوژی بعثیسم می توانست با شوروی روابط حسنه ای را برقرار سازد و تنها عراق بود که دشمن شماره یک دولت ایران در منطقه به شمار می آمد، ما شاهد همسویی و اشتراک منافع دو کشور در قبال مسایل منطقه هستیم؛ که تبلور آن را می توان در انعقاد عهدنامه دوستی - همکاری (۹ آوریل ۱۹۷۲) دو کشور ملاحظه کرد.^{۴۱}

گسترش روابط شوروی با عراق و عقد چنین معاهده ای با آن کشور، یکی از عوامل اصلی تنش و تداوم کشمکش در روابط ایران و عراق در آن مقطع زمانی، به شمار می رود. از سوی دیگر، تنش میان دو ابر قدرت نیز در این زمینه بی تأثیر نبود؛ در واقع، رقابت و تشدید اختلافات بین ایران و عراق در مقطع زمانی ۱۳۵۴ - ۱۳۴۶، انعکاسی بود از رقابت و کشمکش میان آمریکا و شوروی. بهترین دلیل برای اثبات این مدعا، کاهش تنش در روابط ایران و عراق و فیصله یافتن اختلافات آنان - هر چند به طور مقطعی - بعد از برگزاری اجلاس

سران در کنفرانس امنیت اروپا در هلسینکی (سال ۱۹۷۵) بود. هرچند در این کنفرانس، دو ابر قدرت بیشتر به مسئله امنیت اروپا تأکید کرده بودند، اما در عین حال بر سر خاموش کردن کانونهای جنگ و بحران و کمک به تنش زدایی در سراسر جهان نیز توافقهایی به عمل آورده بودند.^{۴۲}

این روند دیری نپایید، چرا که وقوع انقلاب اسلامی در ایران (سال ۱۳۵۸) کل معادلات منطقه را بر هم زد؛ از بین رفتن فلسفه وجودی دکترین نیکسون - کیسینجر، ایجاد خلاء قدرت در منطقه و به تبع آن برهم خوردن موازنه قوا در خلیج فارس و نیز جهت گیریهای ضدامپریالیستی، ضد غربی و ضد آمریکایی این انقلاب، بعد تازه ای به مسایل منطقه بخشید و منطقه را آبستن حوادث جدیدی کرد که تجلی آن را می توان در جنگ هشت ساله ایران و عراق که در نوع خود یکی از مهمترین رویدادهای بین المللی دوران جنگ سرد در دهه ۱۳۵۹ شمرده می شود، مشاهده کرد.

از آنجا که انقلاب اسلامی ایران از همان آغاز جهت گیری ضدامپریالیستی داشت، روسها تلاش کردند از این رخداد علیه غرب و امپریالیسم آمریکا و به نفع خود بهره برداری کنند. البته برای شوروی مهم نبود که خط مشی یادشده تا چه اندازه محاسبات این کشور را در مورد ایران و مسایل آن از جمله ابعاد انقلاب اسلامی، غیر قابل پیش بینی بودن روند آن و نیز در بُعد اقتصادی - و از جمله عرضه نامشخص گاز ایران به آن کشور، پیچیده می کند. انقلاب اسلامی ایران بیش از همه به غرب لطمه می زد و نیروی بالقوه جهت گیریهای سیاسی این کشور نیز حاکی از صدمات بیشتر آتی بود.^{۴۳}

با این وصف، هدف و خط مشی شوروی در قبال انقلاب اسلامی ایران عبارت بود از: گسترش دیدگاههای ضد غربی ایران، تعمیق سیاستهای رادیکالیستی این کشور و جلوگیری از امکان هر نوع متعادل شدن سیاستهای ایران در قبال غرب. از طرف دیگر، شوروی لزوم قرارداد ۱۹۲۱ را به استناد حمایت از ایران توجیه می کرد.^{۴۴} روسها تأکید می کردند که این قرارداد ضمن آن که استقلال ایران را تضمین نموده، مقاومت ایران را نیز در برابر امپریالیسم آمریکا ممکن می سازد. تأکید شوروی به حمایت از ایران بر اساس قرارداد (۱۳۰۰)،

خود به خود منجر به توجه به یکی دیگر از علائق آن کشور در منطقه می شد، بدین معنی که از زمانی که شوروی از استقلال ایران در برابر تهدیدات خارجی دفاع می کند، دولت ایران نیز می بایستی به استقلال سایر کشورها و از جمله افغانستان احترام بگذارد.^{۴۵}

انجام پاره ای اقدامات از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران و از جمله لغو یک جانبه مواد ۵ و ۶ قرارداد مذکور، محدود کردن فعالیتهای حزب توده در ایران، حمایت از مبارزات مسلمانان افغانستان علیه حکومت مارکیستی آن کشور، درخواست آزادی عمل بیشتر مسلمانان در اتحاد جماهیر شوروی، افزایش قیمت گاز صادراتی به شوروی و کاهش صدور آن از جمله مواد عدیده مهمی بودند که به سردی بیشتر روابط دو کشور منجر شد.^{۴۶} در مقابل، روابط شوروی با عراق در همین دوران گسترش بیشتری یافت، به گونه ای که علی رغم اعلام موضع بی طرفی در قبال تجاوز نظامی عراق به ایران (سپتامبر ۱۹۸۰)، ارسال تسلیحات نظامی از سوی این کشور به عراق در همان هفته های آغاز جنگ، متوقف نشد؛ چرا که در این دوران، اختلافات دیدگاههای دو کشور بر مسایل استراتژیک منطقه حل شده و یک همسویی و اجماع نظر در سیاستهای دو کشور به وجود آمده بود.^{۴۷}

با این وصف، این کشور مشروعیت مرزهای میان ایران و عراق را مورد تأیید قرارداد؛ از طرفین خواست فوراً به جنگ خاتمه دهند و از عراق درخواست کرد نیروهایش را از خاک ایران بیرون ببرد؛^{۴۸} همچنین روسها سعی کردند از توسل جستن به هر گونه اقدام مخاطره آمیزی خودداری کنند، روابط خود را با دو کشور همچنان حفظ و سیاست متوازنی را در برخورد با طرفین جنگ به اجرا در آورند؛ بدین نحو که ضمن ارسال اسلحه به تنها متحد خود در منطقه (عراق)، از طریق کشورهای بلوک شرق نیز نیازهای تسلیحاتی ایران را تأمین کند.^{۴۹} سیاست شوروی در این زمان، در اصل بر پایه نوعی «کناره جویی» قرار داشت؛ چرا که هیچ تهدیدی آن اندازه شدید نبود که نیاز به اقدام داشته باشد و هیچ فرصتی در آن حد فریبنده نبود که ماجراجویی این کشور را برانگیزد.^{۵۰}

اما این روش دیری نپایید و از سال ۱۳۶۱، هنگامی که ایران در موضع تهاجمی قرار گرفت و شرایط را در جبهه های جنگ تغییر داد، در سیاست خارجی شوروی نیز دگرگونی

آغاز شد؛ بدین نحو که کمکهای نظامی شوروی به عراق از سر گرفته شد، مسکو بر اهمیت تمامیت ارضی عراق تأکید ورزید و خواستار پایان بخشیدن به جنگ شد، با این تفاوت که این بار در افزایش توان جنگی عراق برای مقاومت در برابر ایران سهیم شد.^{۵۱}

بدین ترتیب، این کشور موضع بی طرفی خود را در جنگ ایران و عراق کنار نهاد و از کشور عراق علیه ایران حمایت کرد. روسها در تجزیه و تحلیلهای خود به این نتیجه رسیده بودند که حفظ موضع بی طرفی در قبال جنگ، بدون این که از سوی ایران امتیازی بگیرند، باعث دوری و بیزاری تدریجی عراق از این کشور و روی آوردن به سوی قطب دیگر شده بود. بنابراین، شوروی در جنگ ایران و عراق، به طرف عراق گرایش یافت و تأمین منافع ژئوپلیتیک خود را در منطقه در راستای حمایت همه جانبه از این کشور جستجو کرد.^{۵۲}

با روی کار آمدن گورباچف در شوروی، این کشور طی یک چرخش کامل در سیاست خارجی، روابط خود را با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بهبود بخشید و سخنگوی این کشور رسماً اعلام کرد دیدگاههای این کشور در خصوص جنگ ایران و عراق با دیدگاههای کشورهای عضو شورا، مشابه است و خاتمه نیافتن جنگ ایران و عراق، نتیجه سرسختی ایران است.^{۵۳} بدین ترتیب با روی کار آمدن رهبری جدید و اصلاحات بنیادین در این کشور، نه تنها علائق ژئوپلیتیک روسیه در این منطقه از جهان کاهش نیافت، بلکه بر شدت آن افزوده شد؛ به گونه ای که در یک تحول بی سابقه، همسویی و همگرایی استراتژیک منافع شوروی را با شورای همکاری خلیج فارس و نیز عراق در ارتباط با جنگ ایران و عراق اعلام کرد، و از این رهگذر دامنه و حیطة نفوذ سیاسی-اقتصادی و نظامی روسیه را در این منطقه و در شرایطی که نظام بین المللی به سوی یک نظم نوین حرکت می کرد؛ گسترش داد.

نکته ای که از رفتار سیاسی شوروی در برخورد با کشمکشهای منطقه ای برداشت می شود، نوعی «فرصت طلبی» و «سودجویی» در سیاست خارجی این کشور نمایان می سازد؛ بدین معنی که روسها همواره سعی کرده اند از حوادث و رویدادهای منطقه به نفع خود بهره برداری کنند. برخورد روسها با تحولات منطقه در دهه های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، مؤید این مطلب است. این کشور در موضع گیریهای خود همواره سعی کرده تا آنجا پیش برود که

ضرری متوجه منافع استراتژیک و بلندمدتش در منطقه نشود؛^{۵۴} البته یکی از دلایل آن را می‌توان مربوط به نحوه روابط ابرقدرتها در دوران جنگ سرد آثار آن بر کشورهای جهان سوم و نیز شیوه مدیریت بحرانهای بین‌المللی مستتر در آن روابط، ارزیابی کرد.^{۵۵}

این کشور در مواقعی برای تأمین منافع بلندمدت، حتی حضور دیگر ممالک نافذ خارجی را نیز در منطقه تشویق کرده تا از آن به صورت یک شمشیر دولبه در جهت تحقق دیگر منافع خود بهره‌برداری کند؛ از یک طرف حضور آمریکا را در منطقه به صورت یک حربه تبلیغاتی علیه غرب و فشار بر دولتهای منطقه به منظور ایجاد زمینه مناسب جهت توسعه نفوذ خود به کار گرفته و از سوی دیگر با دایمی جلوه دادن تهدید منافع و مطامع غرب، آنها را در سایر صحنه‌های بین‌المللی نسبت به دیدگاههای خود، آشتی‌پذیر می‌نمود.^{۵۶}

در عین حال، سیاست خارجی این کشور در واکنش نسبت به وقایع و رویدادهای منطقه دارای تحرک کافی نبود؛ وقایع چهاردهه اخیر در این منطقه، نشان داده که روسها در درگیریهای منطقه، حداکثر از صدور یک «اعلامیه محکومیت» و آن هم اغلب با تأخیر زمانی، واکنشی برای فیصله بخشیدن به بحرانهای منطقه از خود نشان نداده‌اند. دلیل اتخاذ چنین خط مشی در قبال حوادث و مسایل منطقه، خواه به علت ریسک بالای درگیری با آمریکا و خواه عدم توانایی نظامی در برابر چنین اقدامی، نتیجه آن است که دول منطقه نمی‌توانند بر حمایت مؤثر این کشور، جهت حل و فصل اختلافاتشان در لحظات بحرانی حساب کنند. این ضعف سیاست خارجی، در جریان جنگ نفت در خلیج فارس ۱۳۷۰، به خوبی قابل لمس بود؛ چرا که این کشور با وجود آن که یک متحد قدرتمند عراق محسوب می‌شد، به دلیل همین فرصت‌طلبی در سیاست خارجی و نیز عدم تحرک کافی، به صورت یک قدرت درجه دوم از نظر تأثیرگذاری بر وقایع منطقه درآمد.^{۵۷}

شرایط نوین جهانی

بعد از روی کار آمدن گورباچف تحولات سیاسی و اقتصادی شوروی در خلیج فارس گسترش یافت؛ این کشور از طریق توسعه این روابط، شالوده پیوندهای اقتصادی و سیاسی

جدیدی را تدارک می‌دید تا از طریق آن بتواند در کوتاه مدت و بلند مدت از نقش کارآمد و مؤثری در منطقه برخوردار شود. استراتژی نوین شوروی، بهانه آمریکا را در خصوص تبلیغات منفی علیه این کشور و ایجاد رعب و وحشت در بین کشورهای منطقه از بین برد و در مقابل، زمینه‌های اعتماد را به وجود آورد.^{۵۸}

خط مشی نوین روسیه به نوبه خود زمینه را برای گسترش نفوذ این کشور در منطقه فراهم آورد؛ نحوه نگرش نوین دستگاه سیاستگذاری این کشور نسبت به کشمکشهای جهان سوم و تفکر جدید گورباچف در این خصوص،^{۵۹} زمینه‌ای شد برای شیوه مدیریت جدید بر کشمکشهای منطقه خاورمیانه در جهت حل اصولی‌تر این اختلافات؛^{۶۰} که تجلی آن را می‌توان در پایان یافتن جنگ ایران و عراق (۱۳۶۷)، و همچنین حمایت این کشور از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص تنبیه متجاوز در جریان حمله عراق به کویت (اوت ۱۹۹۰)، مشاهده کرد.

دوب شدن یخهای بین دو قطب شرق و غرب، خاتمه جنگ سرد و به دنبال آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تقسیم آن به پانزده جمهوری مستقل و نیز حذف شوروی به عنوان یکی از دو ابرقدرت بزرگ جهانی از صحنه سیاست بین الملل و از جمله خاورمیانه، مسایل جدیدی را در خصوص امنیت ملی جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز از یک سو و امنیت خلیج فارس از سوی دیگر برای این کشور به وجود آورد که شاید بتوان آن را تلفیقی از منافع ژئوپلیتیک کشورهای حوزه خلیج فارس با جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و ایجاد «سنتری» از منافع ژئوپلیتیک مشترک، با گستره‌ای از مناطق جنوبی خلیج فارس تا ماوراء دریای خزر و قفقاز تلقی کرد. همچنین، تغییرات ژئوپلیتیک منطقه، دگرگونی در ساختارهای امنیتی منطقه و شرایط مناسبی برای همگرایی استراتژی در خصوص امنیت و نیز فراهم شدن زمینه را برای توسعه فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای نوید می‌داد؛ که فقط در پرتو استقرار صلح و ثبات سیاسی در منطقه امکان پذیر خواهد بود.^{۶۱}

در این بین مهم این است که نقش منافع ژئوپلیتیک جمهوری فدراتیو روسیه نسبت به

این تحولات جدید چه خواهد بود؟ در شرایط نوین جهانی چه اهدافی را در منطقه تعقیب می‌نمایید؟ برخورد این کشور با مسایل تحولات کشورهای منطقه و نیز جمهوری‌های تازه استقلال یافته واقع در مرزهای جنوبی‌اش را چگونه ارزیابی می‌کند؟ اگر روزی منطقه را خطری عمده تهدید کند چه واکنشی را از خود نشان خواهد داد و چه نقشی را ایفا خواهد کرد؟

یافتن پاسخی مناسب برای این سئوالات، مستلزم بررسی رفتار سیاسی این کشور نسبت به مسایل منطقه در فاصله سالهای ۱۳۷۹-۱۳۶۹، است همان‌طور که اشاره شد، این کشور از دیرباز در صدد بود در خاورمیانه و نیز خلیج فارس حضور فعال سیاسی داشته باشد؛ اما این آرزوها در عهد تزارها با ممانعت بریتانیا و در زمان کمونیستها با سدامنیتی آمریکا روبرو شد. دولتمردان کرملین در دوران جنگ سرد آموخته بودند این هدف در سایه رقابت تسلیحاتی دست یافتنی نیست؛ لذا در دوران پس از جنگ سرد در صدد برآمدند در سایه همکاری با غرب به این هدف برسند، اما این بار نیز راه را در پیش روی خود هموار ندیدند. چرا که پایان جنگ سرد نه تنها معادله قدرت و موازنه حاکم بر مناقشات خاورمیانه را تحت تأثیر قرارداد، بلکه مناسبات و رفتار بازیگران این منطقه را نیز متحول کرد.^{۶۲} به عنوان مثال حمله عراق به کویت (اوت ۱۹۹۰) با این برداشت صدام حسین که نظام دوقطبی جهان فروریخته و ابرقدرتها همانند گذشته در منازعات منطقه ای شرکت و مداخله جدی نخواهد کرد، هرچند که برداشتی نادرست بود؛ ولی عملاً شکل جدیدی از روابط جدید بین‌المللی را پدید آورد که با نظام جنگ سرد و دوقطبی تفاوتی اساسی داشت. یکی از برجسته‌ترین نمودهای بین‌المللی این بحران آن بود که مسکو در تحول و اداره‌اش، نقش چشمگیری ایفا نکرد و به یکی از حاشیه‌ای‌ترین قدرتهای بین‌المللی مبدل شد. از همان آغاز بحران، روسیه نقش متفاوت و منحصر به فردی بازی کرد و عملاً تنها در تلطیف و کاهش فشارهای بین‌المللی بر ضد عراق سهم داشت.^{۶۳}

اما این رهیافت از سیاست خارجی چندان نپایید، در دور جدید سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، مسکو براساس حضور فعال‌تر در منطقه در صدد برآمد نقش جهانی پیشین خود را

باز یابد. در این زمان، روسیه که از رفتار جامعه بین‌المللی با این کشور به عنوان قدرتی شکست خورده و تحقیر شده ناخرسند بود، تلاشهایی را آغاز کرد تا نشان دهد که الزاماً پیرو غرب نیست و خط مشی مستقلی را در سیاست خارجی دنبال می‌کند. این گرایش و نحوه گرایش و نحوه نگرش با تعریف جدید از هویت بین‌المللی روسیه همراه بود و در عین حال بازتابی از نیازهای تجاری، اقتصادی و سیاسی این کشور به شمار می‌آید.^{۶۴}

بر اساس رهیافت نوین زمامداران روسیه از شرایط نوین جهانی، صلح و ثبات و تأمین امنیت در میان کشورهای حوزه خلیج فارس با صلح و ثبات و امنیت در جمهوری‌های تازه بنیاد آسیای مرکزی پیوند خورده است؛ در شرایط نوینی که پس از جنگ سرد بر منطقه حاکم شد و ژئوپلیتیک منطقه را متحول کرد،^{۶۵} علاوه بر منافع دیرینی که روسها در منطقه جستجو می‌کردند، امروزه زمامداران این کشور نگرانند جمهوری‌های تازه استقلال یافته در مناطق جنوبی این کشور، تبدیل به پایگاهی برای بنیادگرایی اسلامی بشوند و در نتیجه جماعت روسهای پراکنده در این جمهوری‌ها و نیز دیگر منافع روسها را در این منطقه مورد تهدید قرار دهند. لذا، روسها به دنبال تأمین ثباتی هستند که در راستای آن پیوندهای اقتصادی، سیاسی و دفاعی میان جوامع مشترک المنافع کشورهای مستقل، توسعه و تداوم پیدا کند. از این رو، مسئله تأمین امنیت اینک در داخل مرزهای تاریخی این کشور قرار داشته و این در حالی است که جمهوری‌های آسیای مرکزی، بخشی از خاورمیانه گسترش یافته امروزی را تشکیل می‌دهند.^{۶۶}

جدا از بحرانهای داخلی بالقوه در آسیای مرکزی و همچنین تهدیدهای خاصی همانند جنگ ارمنستان-آذربایجان که می‌تواند شکل مذهبی یا ملی و یا هر دوی آنها را به خود بگیرد، مقامات روس امروزه دو تهدید منطقه‌ای به هم پیوسته سیاسی و نظامی را تشخیص داده‌اند که می‌تواند منافع روسیه را در منطقه به خطر اندازد: تهدید سیاسی ناشی از تحریکات گروههای «پان‌اسلامیسم» و نیز «پان‌ترکیسم»، که در جنبشی متخاصم در چارچوب اقمار شوروی سابق تبلور یافته و از حمایت دیگر ممالک منطقه نیز برخوردارند. از دیدگاه زمامداران روسیه، این جنبشها می‌توانند جماعت روسهای پراکنده در جمهوریهای مسلمان نشین را مورد

تهدید قراردادده و یا خواستار جدایی کامل آنان از جامعه مشترک المنافع کشورهای مستقل شود و بدین ترتیب، تهدیدات داخلی و خارجی را که متوجه این اتحاد است با هم ترکیب سازد.^{۶۷}

چشم انداز این تهدیدات و نیاز به دور کردن و دفع آنها، باعث شد چهره های سیاسی به دفاع از نقش روسیه در خاورمیانه جدید بپردازند و در این راستا، مهمترین اهداف روسیه را باز یافتن مقام و موقعیت این کشور به عنوان یک بازیگر عمده منطقه ای، دستیابی به بازارهای اقتصادی، فروش تسلیحات به کشورهای منطقه و همچنین حفظ وحدت روسیه و جامعه مشترک المنافع کشورهای مستقل در مقابل تهدیدات بالقوه ناشی از جنبش ها یا دولتهای اسلامی همسایه، بدانند؛ و تحقق چنین اهدافی را در گرو توسعه دامنه همکاری با کشورهای منطقه و به خصوص ایران می دانند؛ چرا که فروپاشی شوروی این فرصت را برای ایران فراهم آورد تا جایگاه و موقعیت و اهمیت ژئوپلیتیک گذشته خود را در منطقه باز یابد.^{۶۸}

با توجه به نیاز شدید روسیه به ایجاد آرامش در مناطق جنوبی مرزهایش، این کشور در پی ورود به هرگونه رژیم امنیتی منطقه ای است. به عنوان مثال در سفری که وزیر امور خارجه وقت روسیه (آندره کوزیرف)،^{۶۹} به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس - در سال ۱۹۹۲ - انجام داد، گفت کشورش حاضر است حاکمیت و تمامیت ارضی امارات عربی متحده را از طریق ایجاد یک سیستم امنیتی جدید به ابتکار روسیه تضمین کند، تا بدین ترتیب روسیه بتواند بخشی از مقام و موقعیت گذشته خود را در منطقه باز یابد.^{۷۰}

این مسئله به روشنی نشان می دهد در حالی که سیاست روسیه از دخالت دائم و مستقیم در بحرانهای منطقه ای و تمایلات ایدئولوژیکی که در گذشته منجر به ورشکستگی سیاسی این کشور شده بود، پرهیز می کند؛ در عین حال آشکار می سازد که این کشور منافع خود را به آمریکا واگذار نکرده است. در همین ارتباط، «کوزیرف» اعلام می دارد که: «روسیه با منافع جهانی و منطقه ای خویش به صورت یک قدرت بزرگ باقی خواهد ماند و ما خود را متقاعد ساخته ایم که این همان چیزی است که کشورهای منطقه می خواهند؛ زیرا دولتهای منطقه، وضعیت تک قطبی را (در نظام بین المللی و منطقه ای) تحمل نخواهند کرد؛ مسکو

ممکن است رو به سوی همکاری با واشنگتن برای مدیریت بحران آورده باشد، اما این کار را کور کورانه و به بهانه از دست دادن یک سیاست مستقل جدید انجام نداده است.^{۷۱}

در شرایط نوین جهانی، روسیه در پی ایجاد چارچوبی است که با مشارکت همه کشورهای حوزه خلیج فارس، منافع آنان را به حالت توازن درآورد؛ همچنین در تلاش به منظور محدود ساختن گسترش کمی و کیفی تسلیحاتی با تکنولوژی بالا، حمایت از موافقتنامه وسیع کنترل تسلیحات و نیز ایجاد ساز و کارهای سیاسی برای حل منازعات محلی و منطقه ای است. از دیدگاه دستگاه سیاستگذاری این کشور، این سیاستها را صرفاً نمی توان به صورت عقب نشینی مسکو تفسیر کرد؛ حتی اگر ایالات متحده آمریکا ابتکار عمل را در دست داشته باشد.

از سوی دیگر، با توجه به موقعیت ژئواکونومیک منطقه، سیاست روسیه امروزه اتکای بیشتری به تعقیب منافع اقتصادی و استراتژیک سنتی دارد تا رقابت ایدئولوژیکی با ایالات متحده؛ از این رو این کشور همچنان در پی به حداکثر رساندن اهرم فشار در آسیای مرکزی است؛ و در همین راستا، احیای «مسئله شرق» در کانون مباحثات سیاستمداران این کشور قرار دارد؛ بدین ترتیب نخستین اولویت سیاست خارجی روسیه در رابطه با جمهوری های سابق شوروی است و به دنبال آن همکاری با غرب و توسعه روابط با دولتهای همجوار مانند ترکیه و ایران قرار می گیرد. این نحوه نگرش نمی تواند بی ارتباط با تأثیر پذیری رفتار سیاسی این کشور از تنگناهای ژئوپلیتیکی روسیه و واقعیتهای ژئواکونومیکی منطقه در آستانه ورود به قرن بیست و یکم باشد. در تأیید همین مطلب، «کوزیرف» اظهار می دارد که: «دیدگاه روسیه به وسیله جغرافیای سیاسی دیکته می شود، که این خود نیز دیدگاه طبیعی نسبت به منافع ملی به شمار می رود».^{۷۲}

در شرایط نوین جهانی، منافع روسیه در مشارکت در امنیت خلیج فارس بدین طریق تعریف می شود که بتواند توازن قوا را در بین کشورهای منطقه برقرار کند، بدون آنکه یکی را برد دیگری ترجیح دهد؛ به عبارتی این کشور خواهان شرکت همه کشورهای حوزه خلیج فارس (حتی عراق) در معادلات امنیتی منطقه است، اما سرسختی عراق باعث بی نتیجه ماندن این

هدف روانه شده است؛ در مقام مقایسه با فاصله گرفتن روسیه از عراق، پیشرفت قابل توجهی در روابط این کشور با عربستان سعودی و سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس در حوزه های اقتصاد، سیاست و تجارت، به وجود آمده است.^{۷۳}

این دیپلماسی به نوبه خود می تواند متأثر از همگرایی کامل با آمریکا و همسویی با سایر کشورهای غربی باشد که تجلی آن در دوره اول سیاست خارجی جمهوری فدراتیو روسیه پدیدار شد. مسکو با درک موقعیت «ژئواکونومیک» منطقه خلیج فارس و اهمیت فزاینده آن در شرایط نوین جهانی که در آن اقتصاد، توسعه اقتصادی و داشتن منابع اقتصادی به عنوان «زیربنا» و موتور اصلی حرکت به سوی رشد و ترقی، حرف اول و آخر را می زند؛ تلاش کرد با ارج نهادن به مناسباتش با شیخ نشینهای منطقه (در قبال ایران و عراق)، اهداف توسعه اقتصادی و نیز توسعه نفوذش را در منطقه متحقق سازد.^{۷۴}

اما به تدریج این دیپلماسی منطقه ای، بر اثر فشارهای ملی گرایان، کمونیستهای داخلی و نیز استراتژیستهای نظامی روسیه دگرگون شد؛ زیرا آنان خواستار حفظ مناسبات بهتر و گسترده با ایران و عراق و نه شیخ نشین های عرب بودند از دیدگاه آنان، مسکو که ارتباط با ایران و عراق را به دست فراموشی سپرده است، نمی تواند در مقابل آمریکا - که بر شیخ نشین های خلیج فارس سلطه کامل دارد و هیچ رقیبی را در این مورد تحمل نمی کند - موفق باشد. در این زمینه، مسکو تنها در زمینه فروش ساز و برگ نظامی به شیخ نشین های منطقه می تواند موفق باشد و این، نیاز استراتژیک روسیه را در تأمین امنیت مرزهای جنوبی اش، بر طرف نمی سازد.^{۷۵}

از سوی دیگر، از آنجا که ما شاهد تضاد منافع در بین سه قطب قدرت منطقه یعنی ایران، عراق و عربستان سعودی و به خصوص ایران در مقابل اعراب منطقه هستیم، این امر مسکو را در وضعیت بسیار دشواری قرار داده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، برنامه کار مسکو با ایران فراتر از امنیت خلیج فارس رفته و امنیت مناطق جنوبی روسیه را هم دربر می گیرد. با این حال، پاره ای از دیپلماتهای روسی بر این باورند که امارات عربی متحده و نیز دیگر شیخ نشین های منطقه می توانند تبدیل به متحد استراتژیک

روسیه در منطقه شوند و از طریق خرید تسلیحات نظامی به همکاری اقتصادی و نظامی نیز با این کشور مبادرت ورزند.^{۷۶}

گذشت زمان، به ویژه پس از شرکت فعال روسیه در نمایشگاه جنگ افزار امارات عربی متحده (در سال ۱۹۹۳) و سفر «پاول گراچف»، وزیر دفاع روسیه به ابوظبی در جریان آن، نشان داد که این برداشت نیز نادرست است؛ چرا که آمریکا مخالف رخنه رقیبان به بازار اسلحه و اقتصاد این منطقه است. از این رو، تنها یک بازار وسوسه انگیز و پرسود برای خرید جنگ افزارهای روسی در منطقه باقی مانده که آن هم شامل عراق و تاحدودی ایران می شود.^{۷۷}

آیا این نوع رفتار در سیاست خارجی روسیه نسبت به کشورهای منطقه و به ویژه نزدیکی این کشور با امارات عربی متحده که در این دوران بر سر حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی در جدال با جمهوری اسلامی ایران به سر می برد، به معنی تقویت جبهه اعراب در مقابل ایران و ایجاد تنش و تداوم کشمکش در بین کشورهای منطقه نیست؟!

با بررسی سیاست خارجی روسیه در طی دوران پس از جنگ سرد (۲۰۰۰-۱۹۹۰)، نوعی فرصت طلبی و نیز تناقض جدی را در رفتار سیاسی این کشور نسبت به مسایل خلیج فارس، مشاهده می کنیم؛ بدین معنی که مسکواز یک سو منفعت منطقه ای اندکی در بیرون نگهداشتن ایران از صحنه معادلات منطقه می بیند و از سوی دیگر مصمم به تداوم ایفای یک نقش فعال در سیاست خارجی ایران است؛ در عین حال هم در پی اتحاد با دشمنان احتمالی ایران بوده و هم تحت فشار برای پیوستن به یک سیستم امنیتی مورد نظر آمریکا - که اساساً ضد ایران است - قرارداد؛ به علاوه، مخالفت های داخلی با بسیاری از سیاست های ایران روسیه را از ایران دور می سازد.^{۷۸}

با این وصف، امروزه برنامه کار روسیه با کشورهای منطقه و به خصوص ایران از مسئله امنیت خلیج فارس و منافع اقتصادی متقابل فراتر رفته و موارد افغانستان، روابط پیچیده بین ایران و جمهوری های آسیایی جامعه مشترک المنافع کشورهای مستقل و نیز انتقال تسلیحات را در بر می گیرد. از دیدگاه دستگاه سیاست گذاری روسیه، همه این مسایل مرتبط به هم هستند

و حل یک مستلزم حل دیگری است. از این دیدگاه: مسکو خواهان این است که ایران، بنیادگرایان را هم در افغانستان و هم در جامعه مشترک المنافع کشورهای مستقل، در قبال پذیرش نقش این کشور و نیز پیروان شیعی مذهب آن در ثبات افغانستان و امنیت خلیج فارس، مهار کند.

به عبارتی، روسیه برای حفظ ثبات در جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز و نیز دست یافتن این کشورها به کمکهای فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ایران و همچنین وارد شدن به خلیج فارس از کانال ایران، خود را نیازمند به همکاری با این کشور می بیند. در مقابل، ایران نیز خود را نیازمند حمایت سیاسی و نظامی روسیه جهت تقویت موقعیت خود در خلیج فارس می بیند؛ تبلور عینی چنین فرآیندی را امروزه می توان در خرید سه فروند ناو زیردریایی، خرید مقادیر قابل توجهی تجهیزات و تسلیحات پیشرفته مدرن و نیز همکاری های هسته ای بین دو کشور، ملاحظه کرد.^{۷۹}

در مورد همکاریهای هسته ای، هر چند ایالات متحده آمریکا با نگرانی همکاری دو کشور را در این زمینه تعقیب می کند، به گونه ای که در سفر کلینتون به مسکو و همچنین در اجلاس سران هفت کشور صنعتی جهان در هالیفاکس کانادا (ژوئن ۱۹۹۵)، این کشور خواستار اجرای محدودیتهایی علیه ایران می شود؛ با این وصف، روسیه همچنان خواهان گسترش همکاریهای بیشتر در این زمینه با ایران و توسعه روابط با کشورهای منطقه است.^{۸۰}

در همین راستا، مشاهده می کنیم این کشور در موضع گیریهای خود در قبال تحرکات جدید آمریکا در محافل بین المللی، رسماً اعلام می کند روسیه کشور مستقلی است، در ایران، عراق و نیز خلیج فارس منافع واقعی دارد و با دیدگاهی استراتژیک نسبت به مسایل دو کشور می نگرد و هرگز حاضر نیست این منافع را در منطقه به سود آمریکا قربانی کند؛ آمریکا منافع خود را در حفظ نظام یک قطبی در جهان می بیند، اما واقعیت این است که روسیه در آینده با گذشتن از این دوران انتقالی، به یک ابرقدرت در سطح بین المللی تبدیل خواهد شد؛ هر چند که نظام بین المللی آینده یک نظام چند قطبی خواهد بود و در آن نظام، همه کشورهای حق دارند به طور متساوی در حل و فصل مسایل جهانی مشارکت کنند.^{۸۱}

جمهوری فدراتیو روسیه در برنامه های بلند مدت و نیز استراتژی های نوین خود که متأثر از شرایط نوین بین المللی است، و به منظور حضور نظامی و امنیتی فعال در خلیج فارس، دورنمای همکاریهای اقتصادی پرسودی را در کشورهای منطقه مشاهده می کند؛ اگرچه مدتی است که از تبدیل صنایع نظامی در سطح جهان صحبت می شود، با این حال فروش تسلیحات، به دست آوردن سهمی از بازار محلی اسلحه، قرابت نظامی و بستن پیمانهای امنیتی، منافع قابل توجهی را برای روسیه نظیر سایر کشورها به همراه دارد.

در شرایط نوین جهانی، روسیه منافع، نقش و سهم خود را در حفظ امنیت خلیج فارس برابر و مساوی آمریکا و غرب دانسته و ضمن آن که برای خود در این منطقه، حق همسایگی را محفوظ می شمرد؛ در عین حال مدعی است که در مقابل هرگونه اقدامی در جهت برهم زدن توازن قوا در خلیج فارس که مغایر منافع ملی روسیه باشد، ایستادگی خواهد کرد.^{۸۲}

در یک نظر کلی به تحولات مهم و عمیقی که در ماوراء مرزهای شمالی منطقه خلیج فارس روی داده، می توان به شرایط جدید امنیتی ناشی از آن و تأثیرش بر مناطق جنوبی و آبراههای متصل به آن و از جمله خلیج فارس و تبع آن ایجاد تنش های منطقه ای و نیز طرح دعاوی مجدد اختلافات از سوی کشورهای منطقه پی برد. هر چند روسیه با نابسامانیهای ناشی از تجزیه شوروی دست به گریبان است، در عین حال توجه استراتژیک خود را همچنان معطوف به کشورهای تازه استقلال یافته جنوبی نموده و در حفظ منافع حیاتی و امنیتی خود در این بخش از جهان تلاش می کند.

از سوی دیگر با توجه به وضعیت ناپایدار در صحنه بین المللی و ظهور قدرتهای رقیب، نحوه پیشبرد اهداف ملی این کشور در حاله ای از ابهام قرار دارد؛ که باعث پیشداوری پاره ای از تحلیل گران روابط بین المللی شده، تا آنجا که برخی بر این باورند که سیاست و جهت گیریهای جدید روسیه در خلیج فارس، بخشی از سیاستهای سنتی و جهانی این کشور برای سلطه بر دریاهاست؛ به گونه ای که علی رغم سقوط کمونیسم و عقب نشینی نیروهای شوروی سابق به پشت مرزهای خود، مسکو هنوز هم به منظور حفظ اقتدار جهانی باید به ابزار جدیدتری متوسل شود و تسلط بر دریاها به وسیله نیروی دریایی این کشور یک راه حل احتمالی برای

رهایی از تنگناهای جغرافیایی این کشور است و شواهدی که امروزه از سیاستهای این کشور استنباط می‌شود، احتمال تکرار این تریخی را افزایش می‌دهد.^{۸۳}

به عبارتی، هرچند فدراسیون روسیه در دوران پس از جنگ سرد- به ویژه هنگام حمله عراق به کویت و جنگ نفت در خلیج فارس ۱۳۷۰- به نوعی عقب‌نشینی تاکتیکی کرد، اما این بدان معنا نخواهد بود که در استراتژی نظامی خود در خلیج فارس تجدیدنظر کند؛ هرچند جمهوری فدراتیوروسیه بخواهد تعدیلی در خط‌مشی اداره امور خود ایجاد کند، بدان معنی نیست که دیگر مشکل ژئوپلیتیکی نخواهد داشت؛ چرا که مشکل ژئوپلیتیکی روسیه سنتی است و ریشه در تاریخ گذشته آن کشور دارد. به همین دلیل در آیین نظامی آن کشور، مسایل ژئوپلیتیک جایگاه ویژه‌ای داشته است. نگاهی به تاریخ روسیه، مؤید چنین نظریه‌ای است؛ زیرا پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دولت سوسیالیستی که وارث دولت تزاری بود، همان گرایش‌های معین روسی را که توسط اسلافشان در امور سیاسی اعمال می‌شد، در پیش گرفت. به طور طبیعی، دستگاه رهبری جدید جمهوری فدراتیوروسیه نیز وارث همان مشکلات ژئوپلیتیکی خواهد بود و در این بین اگر دولتمردان این کشور نتوانند در «پیوند ژئواستراتژیک» آینده اروپا- به دلیل مخالفت‌های جمهوری فدرال آلمان- سهم قابل توجهی را به خود اختصاص دهند، منطقه خلیج فارس مجدداً جایگاه ژئواستراتژیک خود را در تفکر استراتژیک زمامداران مسکو و دستگاه سیاستگذاری این کشور، باز خواهد یافت.^{۸۴}

از آنجا که در نظام نوین جهانی، «ژئواکونومیک» جایگاه ویژه‌ای را در جامعه بین‌المللی به خود اختصاص خواهد داد و تلاش کشورها در این نظام، معطوف به رقابت بر سر منابع ثروت و قدرت و دسترسی به منابع آن دو خواهد شد و منطقه خلیج فارس هم حائز موقعیت ژئوپلیتیکی و هم دارای اهمیت ژئواکونومیکی است، به مفهوم اولی‌تر در این منطقه ارزشهای ژئواکونومیکی در بطن و بستر موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه نهفته و جایگاه خود را باز یافته است.

منافع ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا نسبت به تحولات خلیج فارس در دوران جنگ سرد و بعد از جنگ سرد

«...هر که این قلعه را در دست داشته باشد، برتری بزرگی خواهد داشت... ظرف ده سال

هر که بر عربستان و خاورمیانه مسلط باشد، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد بود...»^{۸۵}

دوران جنگ سرد خلیج فارس بر سر راه سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا قرار گرفته و به دلیل شرایط ویژه ارتباطی، جغرافیایی و تجاری؛ برای ایالات متحده آمریکا دارای اهمیت فراوان است، به ویژه آن که وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در این منطقه و موقعیت ژئواستراتژیک تنگه هرمز به عنوان راه ورودی و خروجی آن و همچنین نقش آن در عبور و مرور مطمئن و مداوم نفت به وسیله نفتکشها، اهمیت استراتژیکی تنگه هرمز و خلیج فارس را بیش از پیش کرده و همین عوامل، باعث حساسیت شدید ایالات متحده نسبت به مسئله امنیت منطقه شده است؛^{۸۶} به گونه ای که منطقه خلیج فارس را به عنوان یکی از «مناطق حساس» در تأمین منافع حیاتی خود تلقی کرده،^{۸۷} حفاظت از منابع نفت و گاز و تأمین امنیت راههای دسترسی به آنها را از اولویت های مهم در سیاست خارجی خود قرار داده است؛ تلاش این کشور در جهت نفوذ سیاسی در بین کشورهای منطقه و توسعه پایگاههای مختلف دریایی، هوایی و نیز تسلیهات دریایی در بنادر خلیج فارس و همچنین انعقاد پیمانهای دفاعی و امنیتی با کشورهای منطقه، به ویژه پس از بحران دوم خلیج فارس، در همین راستا توجیه می شود.^{۸۸}

ایالات متحده آمریکا، همانند سایر قدرتهای جهانی در جستجوی بهره گیری از امکانات خلیج فارس و به ویژه «نفت» آن، پا به منطقه گذاشت. هر چند بعد از جنگ جهانی اول، دسترسی به نفت به صورت موضوعی مهم در سیاست خارجی آمریکا درآمد و زمامداران این کشور را برای تحقق این مهم وارد یک چالش جدی کرد؛ اما باید گفت این جنگ جهانی دوم بود که اهمیت واقعی این ماده حیاتی را در جنگهای مدرن به نمایش گذاشت و با توسعه تکنولوژی جنگ افزارهای نظامی بر اهمیت این کالای استراتژیک، بیش از پیش افزوده شد. از سوی دیگر، موضع نیرومند ایالات متحده در جهان نفت، نتایج زیادی به بار آورد؛ بازسازی

اروپای غربی و ژاپن به صورت اصل مهمی در استراتژی ایالات متحده برای جلوگیری از پیشرفت کمونیزم درآمد و به همین لحاظ، تأمین نفت مورد نیاز برای این مناطق و نیز تأمین امنیت منابع نفتی خلیج فارس، مهمترین اهداف ایالات متحده را از فردای جنگ جهانی دوم به بعد تشکیل داد.^{۸۹}

بدین ترتیب، آنچه در کانون توجه دستگاه سیاستگذاری این کشور در خصوص موقعیت ژئواکونومیکی منطقه قرار می‌گیرد، مسئله نفت و انرژی منطقه و به تبع آن وابستگی جهان غرب و ایالات متحده نسبت به آن است؛ می‌توان گفت امنیت ملی این کشور به میزان قابل توجهی با امنیت خلیج فارس، دوستان و متحدان ماوراء بحار و نیز ژاپن پیوند خورده است.^{۹۰}

در همین ارتباط، هر چند تلاش ایالات متحده جهت بهره برداری و سلطه بر منابع نفتی منطقه، به تلاش این کشور برای حکومت بر جهان سرمایه داری از فردای جنگ جهانی دوم و تحت تسلط در آوردن آن کشورها در تمام طول دوران جنگ سرد جهت تقابل با شوروی و بلوک شرق برمی‌گردد؛^{۹۱} با این وصف، امروزه نیز که دوران پس از جنگ سرد راسپری می‌کنیم. شاهد استمرار همین خط سیر سنتی اما به شکلی مدرن در سیاست خارجی آمریکا هستیم؛ چرا که دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده به خوبی دریافته که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شروع فعالیت اروپای متحد، این کشور دیگر چون گذشته قادر نخواهد بود کشورهای این قاره را در راستای تحقق اهداف سیاست خارجی خود به پیروی از ایالات متحده، وادار کند؛ لذا فقط از یک راه می‌تواند اروپای متحد و نیز ژاپن را مهار و با خود همبسته نگهدارد و آن در اختیار گرفتن مهمترین منابع انرژی جهان یعنی «نفت» است.^{۹۲}

همچنین اروپای متحد و ژاپن، بیش از هر بخش دیگر جهان برای بالابردن سطح تولید و قبضه بازارهای جهانی به این کالای استراتژیک نیاز دارند؛ بنابراین ایالات متحده با تسلط بر منابع انرژی منطقه، شریان حیات اقتصادی اروپای متحد و ژاپن را در دست خواهد گرفت و توان آن را می‌یابد که بخشی از خواسته‌های خود را به آنها تحمیل کند. از سوی دیگر، از آنجا

که «تجارت اسلحه» یکی از عمده ترین منابع درآمد ایالات متحده در طول دوران جنگ سرد بوده، با پایان یافتن جنگ سرد، تقاضای خریدهای تسلیحاتی به ویژه از سوی کشورهای صنعتی، کاهش خواهد یافت؛ لذا این کشور برای نجات اقتصاد خود- که تولید جنگ افزار و هزینه های نظامی دولت، موتور محرک آن است- و نیز حفظ نقش رهبری جهان در دنیای پس از جنگ سرد، چاره ای نمی اندیشد جز این که کنترل کالایی را به دست گیرد که بر تقاضای بین المللی و نیز تقاضاهای داخلی ایالات متحده، تأثیرگذار باشد و این کالای بین المللی چیزی جز «نفت» نخواهد بود.^{۹۳}

در شرایط نوین جهانی، نه تنها عوامل ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس و در کانون آن موقعیت ژئواکونومیک، از حیز انتفاع ساقط نمی شود؛ بلکه بر اهمیت آن نیز افزوده خواهد شد؛ چرا که در محیط جدید بین المللی پس از جنگ سرد، رقابت شدید اقتصادی برسر منابع قدرت، ثروت و بازارهای اقتصادی در بین قطبهای مهم جهانی، تشدید خواهد شد و در این بین، منطقه خلیج فارس بیش از پیش جایگاه واقعی خود را در نظام نوین بین المللی و نیز سیاست خارجی آمریکا، باز خواهد یافت.

«اگر جهان دایره ای باشد که بخواهیم مرکز آن را بیابیم، به خوبی می توان دریافت که این مرکز، خلیج فارس است؛ برای حفظ ثبات و سلامت اقتصاد جهان، امروزه جایی به اهمیت خلیج فارس وجود ندارد.»^{۹۴}

نظام بین الملل، تغییرات منطقه ای و تحولات استراتژی ایالات متحده آمریکا نسبت به اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس

اگر دو عامل موقعیت «ژئوپلیتیک» و «ژئواکونومیک» منطقه خلیج فارس را به عنوان فاکتورهای اصلی و اساسی در میزان علائق ایالات متحده آمریکا در این منطقه فرض کنیم، تحولات استراتژی این ابرقدرت جهانی را به توجه به دگرگونیهای نظام بین المللی، تغییر و تحولات منطقه ای و به تبع آن، دگرگونی در قواعد بازی بین المللی می توانیم به چهار دوره به

ترتیب ذیل تقسیم و آثار منافع ژئوپلیتیک در رفتار این کشور را نسبت به تحولات خلیج فارس از آن استنتاج کنیم:

دوره اول: ۱۹۷۱-۱۹۴۵ (دوران حاکمیت جنگ سرد بر نظام بین الملل)

دوره دوم: ۱۹۷۹-۱۹۷۲ (دوران تنش زدایی)

دوره سوم: ۱۹۸۵-۱۹۷۹ (دوران تکوین دومین مرحله جنگ سرد و متصلب شدن مجدد نظام بین الملل)

دوره چهارم: ۲۰۰۰-۱۹۸۵ (دوران تنش زدایی مجدد، پایان جنگ سرد و حرکت به سوی نظام نوین جهانی)

قطعاً در بررسی نظری تحولات هر دوره، فضای حاکم بین المللی مدنظر بوده؛ چرا که قواعد بازی اتخاذ شده از سوی بازیگران جامعه بین المللی نمی تواند بی تأثیر از ساختار نظام بین المللی و یا خارج از چارچوب آن صورت پذیرد؛ در این بررسی به تبیین و تجزیه و تحلیل تحولات ادوار فوق خواهیم پرداخت و نقش هر دوره را در طرح دعاوی، اختتام و همچنین بروز مجدد بحران در بین کشورهای منطقه، تشریح خواهیم کرد.

دوره اول (۱۹۷۱-۱۹۴۵)

با توجه به شرایط و اوضاع بین المللی در این مقطع زمانی، تأثیرپذیری منافع ایالات متحده آمریکا از عوامل ژئوپلیتیک منطقه تاچه میزان است؟ این کشور برای متحقق ساختن اهدافش چه استراتژی خاصی را در این دوران تعقیب و چه نقشی در طرح دعاوی اختلافات کشورهای حوزه خلیج فارس ایفا می کند؟

در پاسخ باید گفت تا زمان جنگ جهانی دوم، بریتانیا قدرت مسلط سیاسی و اقتصادی منطقه به شمار می آمد و نه آمریکا؛ تا این تاریخ توانسته بود با کشورهای منطقه، به ویژه کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، قراردادهای مختلف سیاسی، اقتصادی، تجاری و نظامی - که اغلب جنبه استعماری نیز داشتند - منعقد کرده و از این طریق رفتار آنان را تحت نظم درآورد. با پایان جنگ جهانی دوم و تحولات مترتب بر آن و از جمله دو قطبی شدن نظام

جهانی، توازن قدرت و نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌المللی و به تبع آن منطقه خلیج فارس، به میزان زیادی تغییر یافت و از آنجا که انگلستان توان اقتصادی و نظامی خود را بر اثر خسارات وارده از جنگ در این مقطع از زمان به میزان زیادی از دست داده بود، حیطة نفوذش نیز در اقصی نقاط جهان و از جمله خلیج فارس تحلیل یافت؛ در مقابل، باعث برتری تدریجی سیطره همه جانبه آمریکا بر قدرتهای اروپایی وقت و از جمله انگلستان شد.^{۹۵}

در این دوران، «دکترین ترومن» و «طرح مارشال»، تحت تأثیر شرایط نوین بین‌المللی و در جهت متحقق ساختن منافع ژئوپلیتیک ایالات متحده، مطرح و سنگ بنایی شد برای تحکیم نفوذ و سلطه این کشور بر مناطق استراتژیک جهان، از جمله منطقه خلیج فارس. در این شرایط، اعلام این دکترین نقطه عطفی بود در تلفیق سیاستهای جدید آمریکا و نیز اهداف بلند مدت آن کشور با مسایل خاورمیانه و در کانون آن مسئله نفت خلیج فارس و اهمیت استراتژیک آن در اقتصاد جهان سرمایه داری و نیز اهمیت ژئواستراتژیکی این منطقه در تأمین امنیت و ثبات بین‌المللی و از جمله بلوک غرب.^{۹۶}

شرایط بین‌المللی به وجود آمده پس از جنگ جهانی دوم، قواعد بازی بین‌المللی را نیز دستخوش تغییر و دگرگونی کرد؛ در این شرایط میزان قدرت و امنیتی که یک دولت از دست می‌داد، به همان میزان دولت مقابل آن را کسب می‌کرد؛^{۹۷} اگر کشوری بر اثر سیاست تقابل قطب دیگر برتر جهان، سقوط می‌کرد به تبع آن، دیگر کشورها نیز سقوط می‌کردند؛^{۹۸} از آنجا که در این بازی، انگلستان نمی‌توانست در مقابل قدرت فزاینده شوروی، امتیازی کسب کند؛ لذا مشاهده می‌کنیم که ایالات متحده به عنوان یک بازیگر نوظهور اما پرنفوذ، وارد عرصه سیاست بین‌الملل می‌شود و زمینه را برای بسط قدرت و نفوذ خود در عرصه‌های مختلف جهانی و از جمله خاورمیانه و خلیج فارس فراهم می‌آورد.^{۹۹}

براساس اصل ۴ ترومن، ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مقادیر قابل توجهی کمکهای مالی و تسلیحاتی در اختیار دو قطب قدرت منطقه یعنی ایران و عربستان سعودی قرار داد و به تسلیح این دو کشور پرداخت؛^{۱۰۰} ساز و کار سازمان دفاعی خاورمیانه را بنیان نهاد و در فضای متصلب جنگ سرد (به ویژه در دهه ۱۹۵۰) و در راستای

تقابل با ابرقدرت بلوک شرق و نیز در اجرای سیاست محصورسازی، از تشکیل پیمان دفاعی و امنیتی بغداد (سال ۱۹۵۵) که بین کشورهای منطقه و ماوراء منطقه انعقاد یافت، حمایت کرد؛^{۱۰۱} هرچند خود برای اجتناب از واکنش شوروی، رسماً در این پیمان عضویت نیافت و به نقش «ناظر» اکتفا کرد، پس از کودتای ۱۹۵۸ عراق و خروج این کشور از پیمان، مرکز این پیمان از بغداد به آنکارا انتقال یافت و از آن پس به «پیمان سنتو»^{۱۰۲} شهرت یافت؛ اما از آنجا که این پیمان، به عنوان یک حلقه اتصال، «ناتو»^{۱۰۳} را در غرب به «سیتو»^{۱۰۴} در شرق متصل کرده و کمر بند دفاعی نفوذ علیه شوروی و کمونیسم را تکمیل می کرد؛ عملاً دامنه جنگ سرد را - به ویژه پس از اعلام دکترین آیزنهاور - از اروپا به خاورمیانه و خلیج فارس کشانید و تنش را در روابط کشورهای منطقه تشدید کرد؛ که تبلور عینی آن را می توان در رفتار ستیزه جویانه عراق و طرح مجدد دعاوی این کشور نسبت به مناطقی از سرزمینهای ایران و کویت و نیز بهره برداری ممالک نافذ خارجی - از جمله شوروی و انگلستان - از این جریان، مشاهده کرد.

حاکمیت فضای متصلب جنگ سرد در دهه ۱۹۶۰ - به ویژه تا قبل از بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲ - هزینه های تسلیحاتی بسیار بالا، درگیریهای نظامی طولانی و توانفرسای آمریکا در ویتنام و زمین گیر شدن نیروهای این کشور در آن سرزمین، احساس عدم تحرک در دیپلماسی بین المللی و سیاست خارجی و به تبع آن مشکل حضور فعال در دیگر مناطق جهان از یک سو؛ و مشکلات فزاینده اقتصادی و افول قدرت نظامی بریتانیا در پاسداری از منافع و دستاوردهای خود و ایجاد «خلاء قدرت» در منطقه و احساس خطر کمونیسم و توسعه نفوذ شوروی در منطقه از سوی دیگر، از جمله مهمترین عوامل بین المللی و نیز منطقه ای در طرح و اجرای «دکترین نیکسون» در منطقه خلیج فارس، محسوب می شوند.^{۱۰۵}

دکترین نیکسون که عکس العمل طبیعی دستگاه دیپلماسی آمریکا در قبال نظام چندقطبی جهانی در حال ظهور بود و براساس شرایط جدید بین المللی و منطقه ای و نیز برپایه تجارب تلخ از جنگ ویتنام بنیان نهاده شده بود، بر این باور قرار داشت که اجرای سیاست منطقه ای ساختن مسایل، ایالات متحده را از دشواریهای درگیریهای مستقیم خواهد

رهانید، در ضمن به آن کشور امکان خواهد داد از طریق بومی کردن مسایل منطقه ای و نیز تجهیز قدرتهای هر منطقه، ضمن پاسداری از منافع آمریکا، مخالفان منافع این کشور را نیز سرکوب کند.^{۱۰۶} به اجرای «سیاست دوستونی»^{۱۰۷} و نیز تقویت دوستون اصلی منطقه یعنی ایران (ستون نظامی) و عربستان سعودی (ستون مالی) به عنوان حامیان اصلی استراتژی نوین آمریکا در منطقه، تأکید شد و تقویت نظامی ایران از طریق فروشهای تسلیحاتی کلان به این کشور، در دستور کار ایالات متحده قرار گرفت.^{۱۰۸}

دوره دوم (۱۹۷۹-۱۹۷۲)

سالهای ۷۹-۱۹۷۲ را با توجه به دگرگونیهای عمیقی که در روابط دوا بر قدرت در نظام بین الملل به وجود آمده بود را می توان سالهای تنش زدایی و حرکت به سوی آشتی و همکاری تلقی کرد؛^{۱۰۹} چرا که در این دوران، «بازدارندگی یک جانبه» به طور کامل فلسفه وجودی خود را از دست داده بود؛ در مقابل، «بازدارندگی متقابل و دوجانبه» جایگزین آن شده بود؛^{۱۱۰} بدین ترتیب هرگونه کوشش برای به دست آوردن برتری یک جانبه در حیطه استراتژیکی، ذاتاً محکوم به شکست بود.^{۱۱۱}

با توجه به شرایط جدید، در مه ۱۹۷۲، ایالات متحده آمریکا به منظور کنترل تسلیحات، جلوگیری از گسترش رقابت هسته ای بین دوا بر قدرت و نیز کاهش تشنجات بین المللی از راه برقراری بازدارندگی دوجانبه، «پیمان سالت ۱»^{۱۱۲} را با شوروی منعقد کرد؛ اما برخلاف انتظار ابر قدرتها، نه تنها مسابقه تسلیحاتی کاهش نیافت بلکه برعکس، رقابت تسلیحاتی را در بسیاری از سیستم های نظامی دامن زد و از آنجا که در این قرارداد، مسئله رقابت در مورد کیفیت جنگ افزارهای هسته ای معین نشده بود؛ راه عملاً جهت مسابقه تسلیحاتی پایان ناپذیر، باز گذاشته شد.^{۱۱۳} یکی از پیامدهای آن، گسترش صدور حجم جنگ افزار به کشورهای جهان سوم و از جمله خاورمیانه و خلیج فارس و به ویژه رقابت تسلیحاتی فزاینده بین ایران (پس از سفر نیکسون به مسکو و تهران در مه ۱۹۷۲) و عراق (پس از انعقاد عهدنامه دوستی و همکاری در آوریل ۱۹۷۲ با شوروی) بود.^{۱۱۴}

هرچند پیمان «سالت یک» نتوانست رقابت تسلیحاتی را در جامعه بین‌المللی کنترل کند، اما سنگ بنایی شد برای اقدامات صلح‌جویانه بعدی، کاهش تنش‌جات بین‌المللی و نیز حل و فصل اختلافات منطقه‌ای. با عنایت به فلسفه نظری بازدارندگی دوجانبه متقابل در روابط دابلوک، در عمل نیز مشاهده می‌شود گام‌های مثبتی برای تحقق اهداف مندرج در این پیمان برداشته می‌شود که تبلور عینی آن را می‌توان در برگزاری «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا»^{۱۱۵} در هلسینکی ۱۳۵۴ و توافق دو ابرقدرت برای حل و فصل منازعات منطقه‌ای و به دنبال آن کاهش بحران در روابط کشورهای حوزه خلیج فارس و از جمله ایران و عراق (براساس قرارداد ۶ مارس ۱۳۵۴ الجزایر) مشاهده کرد. سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۴ را باید سالهای تنش‌زدایی در روابط کشورهای حوزه خلیج فارس و به ویژه سه قطب برتر آن (ایران، عراق و عربستان سعودی) تلقی کرد.

در این دوران، ایالات متحده جهت حصول به منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه، توانسته بود از تعارضات ایران و عربستان سعودی بکاهد و آنها را در جهت رسیدن به اهداف خود، همسو و هماهنگ کند؛ از سوی دیگر، عراق نیز که در برابر قدرت فزاینده ایران در منطقه، مقهور شده و علیرغم سیاستهای توسعه‌طلبانه خود به امضای قرارداد ۱۳۵۴ الجزایر تن داده و به تبع برتری حاکمیت ایران را بر منطقه خلیج فارس پذیرفته و بدان رضایت داده بود؛ شرایط برای همکاری و کاهش تنش در بین کشورهای منطقه فراهم آمده بود.^{۱۱۶}

اما از آنجا که این آرامش و همزیستی، «مکانیکی» بوده و از طریق عبور از کانال سیستم بین‌المللی به منطقه خلیج فارس راه یافته بود؛ نمی‌توانست برای مدتی طولانی تر صلحی پایدار را در منطقه حاکم کند.

دوره سوم) ۱۹۸۵-۱۹۷۹

وقوع حوادثی چند و نیز پاره‌ای تغییر و تحولات در منطقه و از جمله پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط نظام شاهنشاهی (فوریه ۱۹۷۹)، خروج ایران از پیمان سنتو، تهاجم نظامی نیروهای ارتش سرخ شوروی به افغانستان (دسامبر ۱۹۸۰) و مطرح شدن خطرات

احتمالی ناشی از این اقدام علیه منافع و سیاستهای غرب در خلیج فارس، برهم خوردن توازن قوا و گسترش خلاء قدرت در منطقه و فراهم شدن زمینه برای تجاوز نظامی عراق به ایران (سپتامبر ۱۹۸۰)، کل معادلات سیاست منطقه را برهم زد و چهره ژئوپلیتیک منطقه را متحول کرد.^{۱۱۷}

این تحولات، وضعیت بسیار پیچیده‌ای را برای ایالات متحده به وجود آورده بود؛ چرا که کفه ترازو و موازنه قدرت و تعادل قوا و نیز امنیت را در منطقه به ضرر آمریکا و تا حدودی به نفع روسیه تغییر داده بود. در این دوران، دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده، استراتژی «سازش» و «ستیزه جویی» را در رابطه با مسایل منطقه، همزمان دنبال می کرد.^{۱۱۸} بدین ترتیب که از یکسو در ژوئن ۱۹۷۹، دومین پیمان محدودیت سلاحهای تعرضی استراتژیک (موسوم به «سالت ۲») را به امید بهبود اوضاع در روابط دو ابرقدرت با شوروی امضاء کرد؛ از سوی دیگر با توجه به تحولاتی که در منطقه در مدت زمانی کمی بعد از امضای پیمان مذکور به وجود آمد، کارتر، ریاست جمهوری وقت آمریکا، نظریه‌ای را تحت عنوان «دکترین کارتر» اعلام کرد که براساس آن: «هرگونه تلاش و کوششی از جانب هر قدرت خارجی، به منظور کنترل و تسلط بر منطقه خلیج فارس به منزله تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی می شد و چنین تهاجمی با تمام امکانات و از جمله قوای نظامی دفع می شد.»^{۱۱۹}

از آنجا که دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده، «خلیج فارس» را یکی از سه مانع اساسی و حساسی برمی شمرد که گذاشتن نیروهای بلوک شرق و نیز شوروی از آن، می توانست موجب آغاز جنگ جهانی سوم شود؛^{۱۲۰} لذا مشاهده می کنیم براساس این رهیافت، منافع استراتژیک آمریکا با سه منطقه مهم جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور، خاورمیانه و در کانون آن (منطقه خلیج فارس) پیوند می خورد و ایالات متحده را ملزم به ایفای نقشی فعال جهت حصول به اهداف خود در منطقه می کند که تبلور آن را می توان در تداوم سیاست محصور سازی و سد نفوذ جهت مقابله با نفوذ شوروی و این بار انقلاب اسلامی ایران، آن هم بر حول چهار محور جدید یعنی: ۱- تقویت نظامی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و نیز عراق ۲- ترغیب کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به همکاری نزدیکتر

با غرب ۳- تشکیل «نیروی واکنش سریع»^{۱۲۱} و در نهایت ۴- به کارگیری مستقیم نیروهای آمریکا در خلیج فارس، مشاهده کرد.^{۱۲۲}

در خصوص جنگ هشت ساله ایران و عراق، که بزرگترین رویداد منطقه‌ای دهه ۱۹۸۰ است؛ هرچند دولت آمریکا از همان آغاز، تجاوز نظامی عراق را محکوم کرد و بی‌طرفی خود را در این جنگ اعلام کرد؛ اما از آنجا که عراق قبل از تجاوز نظامی خود به ایران، این مسئله را با رهبران کشورهای کویت، بحرین، قطر و عربستان سعودی در میان نهاده و وعده مساعدتهای لازم را از آنان گرفته بود؛^{۱۲۳} و از طریق نفوذ سیاسی این کشورها و به ویژه عربستان سعودی، سعی در کسب حمایت سیاسی آمریکا به طور غیرمستقیم کرده بود؛ لذا چنین استنباط می‌شود که تصور شروع جنگ بدون اطلاع ایالات متحده، ساده‌اندیشانه به نظر می‌رسد.^{۱۲۴}

فراز و نشیبهایی در رفتار سیاسی ایالات متحده نسبت به این جنگ در طول دوران مخاصمه مشاهده می‌شد، اما در کانون توجهات آن کشور دو نکته بیش از همه چشم‌گیر بود:

- ۱- مسئله عبور آزاد و مداوم انتقال نفت و امنیت چاههای نفتی ۲- حفظ امنیت منطقه از طریق جلوگیری از نفوذ شوروی و تلاش برای برقراری توازن قوا در خلیج فارس؛ که البته تبلور این اهداف را می‌توان در «دکترین ریگان» که در سال ۱۹۸۱ در برابر کنگره آمریکا ایراد شد و متعاقب آن دگرگونی عمده‌ای در رفتار سیاسی این کشور در برخورد با مسایل منطقه و از جمله جنگ ایران و عراق به وجود آمد، مشاهده کرد.^{۱۲۵}

با توجه به جنگ سرد مجددی که در این ایام حاکم بر روابط دوجانبه بود، شیوه مدیریت برای بحران برای ایالات متحده، مشکل می‌نمود؛ چرا که این کشور چندین «هدف متضاد» را توأمان دنبال می‌کرد از جمله: ۱- جلوگیری از به وجود آمدن یک قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس ۲- نگرانی از شکست ایران و تجزیه این کشور (در آغاز جنگ) ۳- ممانعت از شکست رژیم عراق ۴- تقویت همه‌جانبه‌شخص نشین‌های خلیج فارس و ایجاد انگیزه برای اتحاد مستحکم‌تر در بین آنان ۵- جلوگیری از توسعه نفوذ شوروی در منطقه.^{۱۲۶}

براساس اسناد و مدارک منتشر شده و اظهارنظرهای رسمی مقامات آمریکایی،

ایالات متحده همواره در طول جنگ ایران و عراق سعی در ایجاد نوعی «توازن» در بین طرفین درگیر در جنگ داشت؛^{۱۲۷}

استنتاج نظری از متون تحلیلی بررسی استراتژیهای آمریکا در منطقه این است که برقراری توازن قدرت در خلیج فارس، آن نوع شیوه مدیریتی را ایجاد می کرد که حداقل تا قبل از پایان جنگ سرد در روابط بین الملل، منازعات عراق و ایران تداوم داشته باشد؛ به عبارتی مسئله حفظ توازن قدرت در بین طرفین درگیر در جنگ، همواره بهانه ای بوده برای تداوم حضور آمریکا در منطقه، تا بدین طریق این کشور بتواند از منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه پاسداری کند؛ که البته همین امر نمی توانست بی تأثیر از شیوه مدیریت کشمکشهای منطقه ای در دوران جنگ سرد و در روابط ابرقدرتها در خاورمیانه باشد.^{۱۲۸}

دوره چهارم (۲۰۰۰-۱۹۸۵)

در این دوره مهمترین پارامترهای بین المللی تأثیرگذار بر رفتار سیاسی ایالات متحده آمریکا که منجر به تغییر خط مشی این کشور در قبال منازعات منطقه ای و از جمله خلیج فارس گردید را می توان در عواملی نظیر: برهم خوردن موازنه نظام جهانی به دنبال اجرای طرح ابتکار دفاع استراتژیک موسوم به «جنگ ستارگان»، ضعفهای اقتصادی و به تبع آن ناتوانی دو ابرقدرت - به ویژه شوروی - از تأمین هزینه های رقابتهای تسلیحاتی،^{۱۲۹} روی کار آمدن گورباچف در شوروی و متعاقب آن ایجاد یک سری تغییرات بنیادین در عرصه های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی جامعه شوروی؛ دشمنی اروپا با سیاستهای تفوق طلبانه آمریکا،^{۱۳۰} رشد و گسترش «جنبش صلح»^{۱۳۱} در جامعه بین المللی و تأثیر آن بر دستگاه های سیاستگذاری ایالات متحده، مشاهده کرد.^{۱۳۲}

فرآیند چنین روندی را می توان در نزدیکی دیدگاههای دو ابرقدرت در خصوص حفظ صلح جهانی و ضرورت پرهیز از جنگ اتمی و نیز حل و فصل اختلافات و جنگهای محلی و منطقه ای در مذاکرات و نشستهایی که در ژنو (۱۹۸۵)، ریکجاویک (۱۹۸۶)،

واشنگتن (دسامبر ۱۹۸۷) و مسکو (۱۲ ژوئن ۱۹۸۹) انجام گرفت؛ ملاحظه کرد. به دنبال نشست اخیر بود که ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و به طور معجزه آسایی به جنگ هشت ساله ایران و عراق - با برقراری آتش بس در جبهه های جنگ - پایان بخشیده شد.^{۱۳۳}

پایان بخشیدن مسالمت آمیز به جنگ ایران و عراق، بدون آنکه برنده ای برای آن متصور بشود، نمونه ای از دیدگاه نوین مدیریت کشمکش بر بحرانهای بین المللی و در روابط ابرقدرتها را به نمایش می گذارد. راهی که برای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به نمایش درآمد، همگرایی میان «منافع حیاتی» آمریکا و «فرصت طلبی» شوروی را نشان می دهد. اعمال وظایف و مسئولیتهای شورای امنیت، کلاً به وسیله آمریکا و قطب مقابل آن (شوروی سابق) هماهنگ شد این کار تا حدودی در نتیجه رضایت متحدان آنها و تا اندازه ای هم به واسطه عدم یگانگی و فلج شدن اعضای کشورهای غیرمتعهد شورای امنیت به انجام رسید.^{۱۳۴}

هرچند حرکت به سوی پایان جنگ سرد در روابط ابرقدرتها، زمینه لازم را برای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق فراهم آورد؛^{۱۳۵} اما مشارکت آمریکا در خرید قدرت ایران در پایان جنگ، تا حدود زیادی باعث شد پدیده قدرت افسارگسیخته عراق در منطقه شکل گیرد؛^{۱۳۶} ضمن آن که برهم خوردن موازنه قوا در خلیج فارس، زمینه را برای بحران اوت ۱۹۹۰ کویت نیز در منطقه فراهم کرد؛^{۱۳۷} این در حالی است که از دیدگاه ایالات متحده، اگر به ایران این حقیقت تفهیم می شد که نمی تواند در جنگ با عراق پیروز شود، آنگاه صلح و ثبات به منطقه باز می گشت.^{۱۳۸}

واکنش بین المللی و نیز حساسیت بیش از اندازه ایالات متحده را نیز در قبال بحران خلیج فارس، باید در چارچوبی غیر از ساختار جنگ سرد، جستجو کرد؛ چرا که در لحظه وقوع بحران، قطب مقابل کاملاً از پای درآمده و در آستانه اضمحلال و فروپاشی قرار داشت و تحرکی مشاهده نمی شد که ایالات متحده بخواهد به تقابل با آن پردازد؛ لذا ریشه بحران را باید در موقعیت ژئواکونومیک منطقه و اهمیت یافتن نقش فزاینده آن در ساختار اقتصاد بین الملل

دنیای پس از جنگ سرد، پیگیری کرد. تبلور عینی چنین رهیافت جدید از دنیای پس از جنگ سرد را می‌توان در «دکترین جرج بوش»، ریاست جمهوری وقت آمریکا ملاحظه کرد.

این دکترین، هرچند که در همسنگی کامل با دکترین ریگان قرار دارد؛ اما در نحوه اجرا از انعطاف پذیری خاصی برخوردار بوده و براساس اتکای جهان آزاد به عرضه انرژی از منطقه خلیج فارس و نیز داشتن روابط قوی با بسیاری از کشورهای آسیای جنوب غربی، استوار است. از این دیدگاه «خاورمیانه، منطقه‌ای تلقی می‌شود که حتی اگر تشنجات شرق و غرب در آن فروکش کند؛ بازهم نگرانیهای استراتژیکی آمریکا همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.»^{۱۳۹} از دیدگاه دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده، منافع این کشور از جمله امنیت اسرائیل، امنیت کشورهای میانه رو عرب و همچنین خروج آزادانه نفت از منطقه، از سوی منابع گوناگون مورد تهدید است؛ از این رو آمریکا به حضور نظامی خود در منطقه شرقی مدیترانه، خلیج فارس و اقیانوس هند همچنان ادامه خواهد داد. همچنین «روابط ایالات متحده با جمهوری فدراتیو روسیه یک اولویت استراتژیکی در دنیای پس از جنگ سرد تلقی می‌شود و حرکت به ماوراء سیاست سدنفوذ شوروی (سابق) و جذب این کشور به داخل سیستم بین‌المللی به عنوان یک شریک سازنده، هدف آمریکا خواهد بود که برای نخستین بار در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، در آستانه تحقق است.»^{۱۴۰}

به طور کلی، دهه ۱۹۹۰ را با توجه به تحولات خاص می‌توان دهه انبساط در سیستم بین‌المللی و همگرایی در روابط آمریکا با جمهوری فدراتیو روسیه تلقی کرد.

نکته‌ای که در بررسی تحولات این دوران - به ویژه از سال ۱۹۹۰ به بعد - حائز اهمیت بوده و قابل طرح است؛ این که چرا با پایان دوران جنگ سرد و فروکش کردن تنش‌ها در روابط شرق و غرب، ما باز هم شاهد جنگ‌های منطقه‌ای، درگیری و تجاوزات نظامی به ویژه در حوزه مطالعاتی خلیج فارس هستیم؟ به عنوان مثال: ادعاها، تهدیدات و تجاوزات مرزی عراق به کشور کویت در فاصله سالهای ۹۴-۱۹۹۲؛ تجاوز نظامی عربستان سعودی به کشور قطر و تصرف بخشی از اراضی آن کشور در سپتامبر ۱۹۹۲؛ وقوع بحران و تجاوز نظامی بین کشورهای بحرین و قطر در آوریل ۱۹۹۲ و همزمان با آن ادعاهای ارضی امارات عربی متحده

علیه ایران و ایجاد بحران در روابط دو کشور از آن تاریخ، تاکنون، چگونه توجیه می‌شوند؟ چگونه است که ایالات متحده در قبال تجاوز نظامی عربستان سعودی به قطر سکوت اختیار کرده و طرح این مسئله را در شورای امنیت سازمان ملل متحد به مصلحت اعراب و شورای همکاری خلیج فارس نمی‌داند؛ اما بر ادعاهای امارات عربی متحده در خصوص تصرف جزایر سه‌گانه ایرانی تنب و ابوموسی، دامن زده و از این طریق تنش را در بین کشورهای منطقه تشدید می‌کند؟

آیا علل و ریشه‌های این بحرانها را باید در تحولات بین‌المللی، نحوه و شیوه نوین مدیریت بر بحرانهای بین‌المللی و نیز در چارچوب استراتژی نوین ابرقدرتها در منطقه جستجو کرد؛ یا آن را متأثر از عوامل ژئوپلیتیک منطقه دانست؟

اگر این فرض که طرح دعاوی اختلافات، تابعی از تغییر و تحولات منطقه‌ای و نیز دگرگونی در نظام بین‌المللی بوده؛ همچنین بپذیریم که رفتار سیاسی ایالات متحده در برخورد با تحولات خلیج فارس، متأثر از عوامل ژئوپلیتیک منطقه بوده؛ و اگر این اصل را در معرف روابط بین‌الملل که می‌گوید: «عوامل جغرافیایی از عناصر ثابت و پایدار قدرت هستند؛ حکومتها، ناپایدار، اما منافع و واقعیت‌های جغرافیایی، پایدارند»؛ قبول داشته باشیم؛ باید اضافه کنیم که علی‌رغم تحول در نظام بین‌الملل و تغییر در استراتژی آمریکا نسبت به مسایل و تحولات خلیج فارس، تغییری در منافع و اهداف این کشور در منطقه حتی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی، به وجود نیامده؛ اگر چه تا دیروز از کمونیسم به عنوان یک تهدید علیه منافع این کشور سخن به میان می‌آمد؛ امروزه، توسعه طلبی عراق و بنیادگرایی اسلامی ایران را به عنوان عمده‌ترین خطرات متوجه صلح و امنیت منطقه و جهان، قلمداد کرده؛ مقابله با آن دورا در صدر اولویت سیاست خارجی خود قرار داده؛ که از آخرین حلقه‌های اقدامات آن کشور می‌توان از «سیاست مهار دوجانبه»^{۱۴۱} در قبال ایران و عراق یاد کرد.^{۱۴۲}

بر اساس این رهیافت جدید، در صورت موفقیت سیاست مهار دوجانبه، ایالات متحده دیگر نیازی نمی‌بیند برای حفظ توازن مطلوب قوا در خلیج فارس، و نیز پاسداری از

دوستان خود و حفظ منافع خویش و آنها و همچنین استقرار صلح و ثبات در منطقه، به ایران یا عراق متکی باشد؛ چرا که تجارب تاریخی این کشور در خصوص تسلیح و نیز حمایت از ایران و عراق در طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به وضوح نشان داد که برخلاف انتظارات مقامات رسمی این کشور، قدرتمند شدن هریک از کشورهای مذکور، خود تهدیدی علیه منافع این کشور تلقی شده به گونه‌ای که حداقل این کشور را در طی دو دهه گذشته با دو چالش جدی (جنگ ایران و عراق، حمله عراق به کویت) مواجه ساخته است.^{۱۴۳}

آنچه که از آراء جدید نظریه پردازان ایالات متحده در این خصوص استنباط می‌شود، این است که تا زمانی که توازن قوا در منطقه خلیج فارس به وجود نیاید؛ سیاست مهار، بازدارندگی و توازن قوا، آن هم تنها با حضور و کاربرد نیروهای آمریکایی در منطقه، برای مدت زمان طولانی تداوم یافته و اعمال خواهد شد؛ اما از آنجا که تلاشهای گذشته این کشور در جهت حفظ و یا بهره‌برداری از توازن قوای بین ایران و عراق ناکام و عقیم ماند، چرا که نه مانع از بروز بحران و جنگ شد و نه موفق به پایان بخشیدن به اختلافات کشورهای منطقه؛^{۱۴۴} لذا چنین استنتاج می‌شود که در شرایط نوین جهانی و در راستای سیاست مهار دوجانبه، این کشور در صدد اجرا و حاکم نمودن سیاست امنیت «یک قطبی» در منطقه است.^{۱۴۵} همچنین، هر چند که در شرایط نوین حاکم بر منطقه، نوعی هم‌پیمانی تاکتیکی و نیز ترک مخاصمه بین کشورها و قطبهای مهم قدرت در منطقه خلیج فارس به وجود آمده، اما با توجه به ابعاد ژئوپلیتیک اختلافات و نزحاکمیت تام منافع ژئوپلیتیک بر رفتار سیاسی بازیگران منطقه و نیز ممالک نافذ ماوراء منطقه، رفع تنش و کشمکش و به تبع آن پیدایش نوعی اتحاد عمیق و دراز مدت بین کشورهای حوزه خلیج فارس بعید می‌نماید.^{۱۴۶} □

پاورقی ها:

۱. محمد رضا حافظ نیا، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، تهران: سمت، ۱۳۷۱، ص ۱۳۰.
۲. همان.
۳. همان؛ همچنین برای اطلاع بیشتر از تنگناهای ژئوپلیتیکی، استراتژیکی و سیاست خارجی روسیه شوروی نگاه کنید به: ناصر تقفی عامری، «بررسی اجمالی موقعیت استراتژیکی و سیاست خارجی شوروی»، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۳، ۱۳۶۶، صص ۵۳۵-۵۰۹؛ همچنین نگاه کنید به:
V, Pokshishevsky, *Geography of the Soviet Union*, Moscow: Progress Publishers, 1978.
۴. همان.
۵. بیژن اسدی، علاقت و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس ۱۳۶۸-۱۳۵۷، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۵۶.
۶. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
میلاوان ۱، گودمن، «جهت گیریهای تازه گورباچف در خاورمیانه»، ترجمه عبدالمحمد کاظمی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال سوم، شماره پنجم، فروردین ماه ۱۳۶۸، صص ۲۵-۲۰.
۷. منظور از قدرت بری، روسیه شوروی؛ و مراد از قدرت بحری، غرب و ایالات متحده آمریکا است. نگاه کنید به: محمد رضا حافظ نیا، همان منبع، ص ۱۳۲.
۸. همایون الهی «شوروی و خلیج فارس»، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۱۰۸.
۹. محمد رضا حافظ نیا، همان منبع.
۱۰. همان، صص ۱۳۹-۱۳۸.
۱۱. همان، همچنین: همایون الهی، همان منبع، ص ۱۰۷.
۱۲. همان، ص ۱۰۸.
13. Perestroika.
14. Glasnost.
15. Novoye Mishleneye
۱۶. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
Mikhail Gorbachev, *Perestroika: New Thinking for our Country and the World*, New York: Harper and Row Press 1987; and see also Barry M Blechman, and Eltan Gutman, "A \$ 100 Billion Understanding," *SAIS Review*, Summer-Fall, 1984; see also Walter Golestein, "The Erosion of the Super Powers: The Military Consequences of Economic Distress", *SAIS Review*, Summer-Fall, 1988.
۱۷. روزنامه ایران، ۳۱/۳/۱۳۷۴، ص ۲
۱۸. محمد علی امامی، «خلیج فارس و دیدگاه های امنیتی»، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲.
۱۹. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سقوط حکومت تزارها، تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی آن در سال ۱۹۹۱.
۲۰. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
سرآرنولد ویلسون، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶؛ پیرکارل لوتیرنزیو، رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آدرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳؛ فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۴؛ جرج لنزوسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل راثین، تهران: جاویدان، ۱۳۵۳؛ عباس امیری، خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل، مؤسسه پژوهشهای سیاسی و اقتصادی بین المللی، ۱۳۵۵؛ همچنین:
J. Marlowe, *The Persian Gulf in the Twentieth Century*, London: The Crescent Press 1962.
۲۱. محمد قلی میناوند، «روسیه و خاورمیانه جدید»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۴ پاییز ۱۳۷۴، صص ۷۵۸-۷۵۷.
22. Containment Policy
۲۳. محمد رضا حافظ نیا، همان منبع، صص ۱۴۵-۱۴۳.
۲۴. همان.
۲۵. همان؛ همچنین نگاه کنید به:

Michael Brzosku and Thomas Olson, *Arms Transfers to the Third World, 1971-1985*, Oxford: Oxford University Press 1987, p. 343.

۲۶. همان.

۲۷. طرح پنج ماده ای برژنف عبارت بودند از:

۱- عدم تأسیس پایگاه نظامی خارجی در منطقه خلیج فارس و جزایر مجاور آن و عدم استفاده از سلاحهای اتمی یا هرنوع سلاحی با قدرت تخریبی زیاد ۲- عدم استفاده یا تهدید به استفاده از نیروی نظامی علیه کشورهای خلیج فارس و عدم مداخله در امور داخلی آنها ۳- احترام به عدم تعهد از سوی کشورهای خلیج فارس و عدم اتحاد آنها با گروه بندیهای نظامی با مشارکت قدرت های هسته ای ۴- احترام به حق حاکمیت کشورهای منطقه برمنافع و منابع طبیعی آنها ۵- احتراز از ایجاد مانع در خطوط ارتباط دریایی که کشورهای منطقه را با سایر دولتها مربوط می سازد. نگاه کنید به: بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۷۲-۱۶۷.

۲۸. همان.

۲۹. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

نیل مک فارلین، «رقابت ابر قدرتها در جهان سوم در دهه ۱۹۹۰»، ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال چهارم، شماره پنجم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۳۲-۲۷.

۳۰. لازم به ذکر است که کودتای عبدالکریم قاسم در عراق (سال ۱۹۵۸) و متعاقب آن خارج شدن این کشور از پیمان بغداد و نیز تیرگی روابط این کشور با غرب، زمینه های توسعه روابط دو کشور را فراهم آورده بود.

۳۱. اصغر جعفری ولدانی، روابط عراق و کویت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۳۲. عباس امیری، خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل، تهران: مؤسسه پژوهشهای سیاسی و اقتصادی بین المللی، ۱۳۵۵، ص ۷۰.

۳۳. اصغر جعفری ولدانی، همان منبع، ص ۷۲.

۳۴. همان منبع، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۳۵. همان.

۳۶. شهید الزمان، «همکاری های نظامی کنونی شوروی-آمریکا و تأثیر آن بر امنیت ایران»، ترجمه جمشید زنگنه، مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

37. C. Fred Bergston, "The World Economy After the Cold War", *Foreign Affairs*, Vol. 69, No 3, Summer 1990, pp. 96-112.

۳۸. پیتر شرمن، «گورباچف و جهان سوم: دگرگونی اهداف و اولویتهای»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال دوم، شماره چهارم، دی ماه ۱۳۶۶، ص ۹-۴.

۳۹. فرانکو، هیزبورگ، «درسهای استراتژیکی جنگ خلیج فارس»، ترجمه سیروس سعیدی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال ششم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۲۶.

۴۰. نگاه کنید به:

پیترشرمن، «گورباچف و جهان سوم: درسهایی از ناکامیهای گذشته»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال دوم، شماره پنجم، بهمن ماه ۱۳۶۶، ص ۲۴-۲۰.

۴۱. به موجب ماده ۸ عهدنامه، شوروی و عراق تعهد می کردند هرگاه وضعی پیش آید که صلح یکی از دو کشور ذینفع را به خطر اندازد و یا تهدیدی برای صلح و یا نقض آن به وجود آید، طرفین برای هماهنگ کردن موضع و خط مشی خود و از بین بردن آن تهدید یا اعاده صلح، بلافاصله با یکدیگر تماس گیرند. به موجب ماده ۹ پیمان، برای حفظ امنیت هریک از طرفهای قرارداد، هر دو کشور به گسترش همکاریهای خود در زمینه تقویت بنیه دفاعی یکدیگر ادامه خواهند داد. برای اطلاع بیشتر در مورد اثرات و پیامدهای انعقاد این عهدنامه بر روند منازعات ایران و عراق، نگاه کنید به:

Rouhollah.k Ramazani, *Iran's Foreign Policy 1941-1973*, Virginia: University of Virginia Press 1975.

۴۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، تهران: صنوبر، ۱۳۶۸، ص ۲۸۱.

۴۳. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۴۴. برای اطلاع بیشتر از این قرارداد نگاه کنید به:

بهرام نوازی، عهدنامه مودت ایران و شوروی، تهران: انتشارات همراه، ۱۳۶۹.

۴۵. بیژن اسدی، همان.

۴۶. همان، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۴۷. اصغر جعفری ولدانی، همان، ص ۱۵۱.
۴۸. ریچارد هرمن، «نقش ایران در ادراکات و سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۸۸-۱۹۴۶»، بخش دوم، ترجمه دکتر الهه کولایی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال دهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ص ۴۲.
49. Alvinz Robenstein, *Soviet Policy Toward Turkey, Iran and Afghanistan*, New York: Praeger, 1982, pp. 110-111.
۵۰. ریچارد هرمن، همان.
۵۱. همان.
۵۲. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۷۵.
۵۳. بهمن نعیمی ارفع، مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۱-۱۰۰.
۵۴. به عنوان مثال: علی رغم تقدم تاریخی در برقراری روابط دیپلماتیک با کشور کویت، به محض به قدرت رسیدن بعثی ها در عراق (۱۹۶۸) به گسترش روابط خود با این کشور می پردازد و با انعقاد عهدنامه ۱۹۷۲، زمینه را برای تنش و در نهایت تجاوز نظامی عراق به کویت در سال ۱۹۷۳ فراهم می آورد. در ارتباط با جنگ ایران و عراق: از یکسو ضمن حمایت از قطعنامه های سازمان ملل متحد، سعی در حفظ پرستیژ و افزایش اعتبار خود در نزد کشورهای منطقه می نماید؛ اما از طرف دیگر با عدم حمایت از تحریم ایران- به علت خودداری این کشور از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در آن مقطع از زمان، تمایل خود را برای نزدیکی بیشتر با این کشور و همچنین بازنگهداشتن جای پای آینده، نشان می دهد. از طرف دیگر، این کشور تشکیل شورای همکاری خلیج فارس را در دهه ۱۹۸۰، بخشی از طرحهای ایالات متحده و ناتو در راه ایجاد یک قرارداد امنیتی به منظور همکاری با غرب توصیف کرد؛ اما از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، ضمن آنکه دیدگاههای این کشور را منطبق با دیدگاههای شورا در خصوص جنگ ایران و عراق و دیگر مسایل منطقه می دانست، به فروش صدها میلیون دلار اسلحه به کشورهای عضو شورا مبادرت ورزید؛ از یک سو با آغاز جنگ ایران و عراق، برژنف دکترین خود را برای حل منازعه ایران و عراق و غیرنظامی کردن منطقه اعلام می نماید؛ از سوی دیگر در یک تغییر موضع آشکار نسبت به جنگ (در سال ۱۹۸۸)، خواهان اعلام پذیرش دیدگاه آمریکا و دولتهای غربی برای ایجاد یک نیروی دریایی بین المللی برای حفظ ثبات و امنیت در خلیج فارس می شود، که کاملاً مغایر با اصول دکترین مذکور است.
۵۵. نگاه کنید به:
- سی. راجی موهان، «روابط ابرقدرتها و آثار آن بر کشورهای در حال توسعه»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال دوم، شماره ششم، اسفند ۱۳۶۶، ص ۲۲-۱۶؛ همچنین: پاتریک جیمز، مایکل برچر، «شیوه مدیریت بحرانهای بین المللی»، ترجمه جمشید زنگنه، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال سوم، شماره هفتم، تیرماه ۱۳۶۸، ص ۲۷-۳۵.
۵۶. همایون الهی، شوروی و خلیج فارس، ص ۱۱۴-۱۱۱.
۵۷. همان.
۵۸. محمد رضا حافظ نیا، همان منبع، ص ۱۵۲؛ همچنین: میلوان ۱، گودمن، همان.
۵۹. نگاه کنید به:
- Jiri Valenta and Frank Cibulka (eds.), *Gorbachev's New Thinking and Third World Conflicts*, New Brunswick: Transaction Publishers, 1990.
۶۰. نگاه کنید به:
- David B. (eds.), *Conflict Management in the Middle East*, Lexington: Lexington Books, Press, 1987.
۶۱. ناصر ثقفی عامری، استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱-۱۲۵.
۶۲. محمد قلی میناوند، همان منبع، ص ۷۵۸-۷۵۷.
۶۳. همان.
۶۴. همان.
۶۵. پیروز مجتهدزاده، «نظام دگرگون شونده جهانی و آثارش در منطقه خلیج فارس»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۴، ص ۴۴-۳۶.
۶۶. استیفن بلانک، «روسیه و ایران در خاورمیانه جدید»، ترجمه پیروز ایزدی، فصلنامه راهبرد، شماره ۳، بهار ۱۳۷۳، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ همچنین: غلامحسین حیدری، «نکته هایی درباره جغرافیای سیاسی کشورهای آسیای مرکزی»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال هفتم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۱، ص ۵۴-۵۰.

۶۷. استیفن بلانک، همان.
۶۸. همان، همچنین: ناصر ثقفی عامری، همان منبع، ص ۱۱۸-۱۱۷.
69. Kozyrev
۷۰. استیفن بلانک، همان منبع، ص ۱۸۷.
۷۱. همان.
۷۲. همان.
۷۳. همان، ص ۱۸۸.
۷۴. محمد قلی میناوند، همان منبع، ص ۷۶۱.
۷۵. همان.
۷۶. استیفن بلانک، همان.
۷۷. همان.
۷۸. همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.
۷۹. همان.
۸۰. در مورد همکاریهای تسلیحاتی ایران و روسیه و احتمال توسعه آن در آینده نگاه کنید به: گراهام فولر، قیله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز ۱۳۷۳؛ ص ۱۳-۲۱۲، همچنین: «منافع استراتژیک مشترک: روسیه و ایران قرارداد دفاعی امضاد می کنند، روزنامه ابرار»، ۱۱/۸/۱۳۷۴.
۸۱. «اروپا و روسیه منافع خود در ایران را هرگز به سود آمریکا قربانی نمی کنند، روزنامه ایران»، ۳۱/۳/۱۳۷۴؛ همچنین پیروز مجتهدزاده، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۸-۷.
۸۲. محمد علی امامی، «خلیج فارس و دیدگاههای امنیتی»، ص ۱۱۵-۱۱۴.
۸۳. همان.
۸۴. عزت الله عزتی، ژئوپلیتیک، تهران: سمت، ۱۳۷۱، ص ۱۲۴-۹۹.
۸۵. ژان، ژاک، سروان شرابیر، تکاپوی جهانی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر نو، ۱۳۶۵، ص ۱۱۰.
۸۶. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۹.
۸۷. برای اطلاع بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:
- Robertw. Mccoll, *A Geopolitical Model for International Behavior*, London: Croom Helm Press, 1983.
۸۸. به عنوان مثال می توان به انعقاد پیمانهای امنیتی و دفاعی این کشور با شیخ نشینهای حوزه خلیج فارس و از جمله کویت، بحرین، قطر و امارات عربی متحده پس از جنگ خلیج فارس اشاره نمود.
۸۹. دیوید اسپینتر، «نفث بین المللی و امنیت ملی»، ترجمه هومن شاهمیری، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال هفتم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۱، ص ۴۳.
۹۰. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۲۴-۲۰.
۹۱. مایکل تانزر، بحران انرژی: مبارزه جهانی برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه محمود ریاضی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۵.
۹۲. پرویز و رجاوند، «نظم نوین در خاورمیانه و هدفهای آمریکا و غرب»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال پنجم، شماره دهم و یازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، ص ۱۲-۱۱.
۹۳. همان؛ همچنین: علی معرفت جو، «منطق جنگ خلیج فارس»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال پنجم، شماره های چهارم و پنجم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، ص ۵۵.
۹۴. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۹.
۹۵. بیژن اسدی، «علاق و استراتژی آمریکا در خلیج فارس»، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۷۷.
96. Till, Geoffrey, *Maritime Strategy and the Nuclear Age*, London: Mcmillan Press 1984, pp. 140-155.
97. Zero-sum Game
98. Domino Theory
۹۹. لازم به ذکر است که هدف اصلی طرح مارشال، کمک به کشورهای اروپایی به ویژه اروپای غربی جهت ترمیم و بازسازی اقتصاد آنان پس از جنگ جهانی دوم بود.

۱۰۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان منبع، ص ۴۶-۳۷؛ همچنین: محمدرضا حافظ نیا، همان منبع، ص ۱۰۴
۱۰۱. این کشورها عبارت بودند از: ایران، ترکیه، عراق، پاکستان، انگلستان.
102. Central Treaty Organization (CENTO)
103. North Atlantic Treaty Organization (NATO)
104. The South-East Asia Treaty Organization (SEATO)
۱۰۵. بهمن نعیمی ارفع، همان منبع، ص ۲۵-۲۳؛ همچنین: آندره فونتن، یک بسترو و دورویا، تاریخ تنش زدایی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
۱۰۶. بهمن نعیمی ارفع، همان: همچنین: همایون الهی، خلیج فارس و مسایل آن، تهران: شرکت آموزشی و انتشارات اندیشه، ۱۳۶۸.
107. Two Pillars Policy.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. باعنایت به این مطلب که زمینه های تنش زدایی، پس از بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲، فراهم آمده بود.
۱۱۰. علیرضا ازغندی، نظام بین الملل، بازدارندگی و همپایگی استراتژیکی، تهران: قومس، ۱۳۷۰، ص ۶۰.
۱۱۱. استیفن آمبروز، روند سلطه گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۸۳-۱۹۳۸، مترجم احمد تابنده، تهران: چاپخش، ۱۳۶۸، ص ۳۲۵.
112. Strategic Arms Limitation Talks (SALT)
۱۱۳. علیرضا ازغندی، همان، ص ۶۳.
۱۱۴. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
- فرد هلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۸؛ عباس امیری، خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل، همان؛ و همچنین:
- Rouhollah k, Ramazani, op. cit; see also K. R. singh, *The Persian Gulf: Arms and Arms Control*, Canberra: The Strategic and Defence Studies Center, Press 1981.
115. Conference on Security and Co-operation in Europe (CSCE).
۱۱۶. بهمن نعیمی ارفع، همان، ص ۳۰.
۱۱۷. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۶۷.
۱۱۸. عبدالرحمن عالم، جزوه درس سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، تهران: دانشگاه تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال تحصیلی ۷۲-۱۳۷۱، ص ۱۵۱.
۱۱۹. محمود طلوعی، نبرد قدرتها در خلیج فارس، تهران: سازمان ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶، ص ۱۸۹.
۱۲۰. دو مانع دیگر عبارت بودند از: ۱- مرز میان آلمان شرقی و غربی ۲- خط مرز آبی میان ژاپن و شوروی. نگاه کنید به: علی لاهوتی، «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس»، ترجمه دکتر هوشنگ لاهوتی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ص ۵۱.
121. Rapid Deployment Force (RDF)
۱۲۲. اسماعیل سهرابی، «علائق استراتژیک و هدفهای آمریکا در خلیج فارس و تقویت نظامی کشورهای منطقه»، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۸-۳۳۷.
۱۲۳. بهمن نعیمی ارفع، همان، ص ۷۸.
۱۲۴. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۳۹.
۱۲۵. عباس سیاوش پوری، استراتژی غرب در خلیج فارس، تهران: انتشارات کمال علم، ۱۳۷۰، ص ۶۴-۶۳.
۱۲۶. روزنامه اطلاعات، ۲۳، ۱۳۶۶، ص ۱۲.
۱۲۷. بیژن اسدی، همان منبع، ص ۱۴۱.
۱۲۸. «توازن نظامی: بهانه آمریکا برای تداوم جنگ در خلیج فارس»، روزنامه کیهان، ۲۸، ۱۳۶۳، ص ۱۲؛ همچنین نگاه کنید به بخش دوم و سوم از کتاب:
- Ben. Dor, Gabriel and Dewitt, DavidB, (eds.), *Conflict Managerment in the Middle East*, Lexington: Lexington Books Press 1987.
۱۲۹. احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین الملل از کنگره وین تا امروز، تهران: قومس، ۱۳۶۹، ص ۲۴۳-۲۲۶.
۱۳۰. فرد هلیدی، تکوین دومین جنگ سرد جهانی، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، ص ۳۷.
131. The Peace movement
۱۳۲. همان منبع، ص ۲۹.

۱۳۳. با عنایت به این مطلب که طرفین متخاصم، به دلیل ریشه‌های ژئوپلیتیکی اختلافات، تا مقطع زمانی مورد بررسی در این رساله (۱۹۹۵ میلادی)، هنوز موفق به اجرای تمامی بندهای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و همچنین امضای قرارداد نهایی صلح و خاتمه بخشیدن همیشگی به اختلافات فی ما بین، نشده‌اند.
۱۳۴. ادوارد ام. لاوال، «امنیت دسته جمعی و ابرقدرتها: روندهایی مهم در رابطه با کشورهای خلیج فارس»، مترجم جمشید زنگنه، مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، ص ۹۸.
۱۳۵. تومیتا، «طرح‌های امنیتی خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، مجموعه مقالات سومین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، ص ۸۵.
۱۳۶. گراهام فولر، «قبلة عالم، ژئوپلیتیک ایران»، ص ۲۹۶.
۱۳۷. نگاه کنید به:
- Alexdanchen and Dankeohances (eds.), *International Perspective on the [Persian] Gulf Conflict (1990-91)*, Oxford: St. Martin's, St. Antony's College Press 1994.
۱۳۸. روزنامه اطلاعات، ۶۶، ۸، ۲۳، ص ۱۲.
۱۳۹. عباس سیاوش پوری، همان منبع، ص ص ۶۵-۶۶.
۱۴۰. همان.
141. Dual Containment Policy
۱۴۲. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
- سمپوزیوم مهار دوجانبه، «سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال ایران و عراق»، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۳، ص ص ۶۵۳-۶۱۷؛ همچنین: میزگرد، «شناخت استراتژی آمریکا نسبت به ایران و خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ص ۳۲۷-۲۹۹؛ مجتبی امیری، «ایران و آمریکا، نگاهی دیگر»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال نهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ص ۲۴-۱۶؛ همچنین: مجتبی امیری، «ایران و آمریکا، نظری دیگر»، ماهنامه سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره یکم و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۴، ص ص ۴۹-۴۲.
۱۴۳. سمپوزیوم مهار دوجانبه، همان منبع، ص ۶۲۰.
۱۴۴. همان، ص ۶۳۶.
۱۴۵. علی لاهوتی، «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس»، قسمت پنجم، ترجمه دکتر هوشنگ لاهوتی، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، سال دهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۴، ص ۷۹.
۱۴۶. سمپوزیوم مهار دوجانبه، همان منبع، ص ۶۴۰.